

سه کلاس درس خوانده بود و رفته بود . دوباره از سرمه چیز را خواند مخصوصا " من حس کرده بودم که حساب را در مدرسه ایران ذرست نفهمیده بود آنجا از سردرسیش دادند دیگر فهمیدو یا دگرفت . البته زود آن سه کلاس را در ظرف یکسال ، یکسال و نیم خواند بعدهما نزدیکی یک شهری بود " اویس کیرشن " اسم آن دهی که اینها بودند " زاتس فایر " بود . اینها نزدیکی " کلن " بود و بعد با آن شمری که " اویس کیرشن " بود که نزدیک بود که پسرهای خودشان هم میرفتند وقتی وارد متوسطه میشدند رفت آنجا . اینهم روز بآبجه های دیگر سوار ترن میشد و میرفت و عصر بر میگشت . بعداز سه سال که آنجا بود آن دختر عموما از آنجا رفت . من دیدم دیگر وضع آن پانسیون با آن خوبی نیست چون مرتب میرفت و می آمد دائما " مکاتبه میکردیم . آنجا یک خانمی هم بود که زن کشیش بود که به فرامرز درس آلمانی میداد و خیلی دوستش داشت ، او گاهی بمن کاغذ می نوشته که وضع آنجا چه هست خوب است یا بداست . بعدیکی از شبانه روزیها که در آلمان ما همان سال اول عقبش می گشتم و خوشم آمده بود شبانه روزی " زالن " بود . " زالن " یک جائی است نزدیک دریا چه کنستانتس در جنوب آلمان ، خیلی منطقه قشنگ و خوش آب و هوایی است و این یک قصری بوده مال خانواده قدیم آخرين شاهان ساکسون ساکس ، واوايل قرن بیستم آن شاه میخواسته که پرسش را وسائل تربیتش را فراهم کند یکنفر روانشناس و پداکوگ آلمانی را که اسمش " کورت هالن " بوده و گویا یهودی بوده این را میخواهد و میگوید من چکار بکنم که بچه ام خوب تربیت بشود او میگوید یک مدرسه درست کن که قاطی باشد با سایر بچه ها . این قرش را تخصیص میدهدوا ینجا یک مدرسه ای درست کرده بودند روی برنامه " کورت هالن " که خیلی برنامه اش خوب بود و معروف بود که اینجا از مدارس خوب است . خوب طبعا " یک عدد از بچه های اعیان بودند یک عدد از بچه های خارجی بودند خیلی خارجی ها بودند ، نوه " هایلسلسی " آن موقع آنجا بود . از خانواده های یونانی فلان و اینها آنجا بودند و من از محیطش و طرز کار آنجا خوش آمده بودم فرامرز هم وقتی میرفتیم و آن مدرسه هارا می دیدیم از آنجا خوش آمده بود . من تصمیم گرفتم اورا ببرم آنجا با آنها نوشتم بسابقه آن زمان که ما آمدیم و صحبت کردیم و آن موقع گفتید که باید آلمانی بلد باشد حالا این دو سه ساله آلمانی هم یادگرفته و بر دیمیش آنجا . یک چندسالی آنجا بود والبته یک چندسالی بودکه یک مقدار برا یش خوب بود و یک مقدار برا یش یک شاراحتی هایی داشت بخارط مسائل تهران و مسائل خانوادگی . درنتیجه یکسال را مجبور شد دوبله بکند . یعنی آنجا می گفتند این پیشرفت بدارد من رفتم آنجا گفتم اذیتش نکنید مسائل این چیزهاست و این بچه آنقدر چا عوض کرده است ، بگذارید این یک مدت اینجا باشد ، آخر می گفتند این هرمند است ببریدیش یک جائی که فقط محیط هنری باشد که برا یش بهتر است و بهتر پیشرفت میکند .. من با آنها گفتم که عدم پیشرفت یک مقدار دلایل دیگر دارد ، برا یشان

که شرج دادم حق دادند و قرارشده بود که باشد تا اینکه دیپلم دوره، اول متوسطه را بگیرد که آنجا سال دهم است، مانند و گرفت و بعد برای مشاهده استوکارت، در آنجا یک مدرسه ای بود که مال "انترو پوزوف ها" بود و بیشتر کارهای هنری را تقویت میکردند و بهتر شد خیلی بهتر پیشرفت کرد و دیگر آنجا بودتا مدرسه اش را تمام کرد، آنوقت برای دوره عالی اش رفت و نیز به آکادمی هنرهای زیبای ونیز، که از آکادمی های خیلی خوب است، اتفاقاً خیلی از دوستان بچگی اش که تا بستانها وقتی که می آمد تهران با آنها بود، آنها در ایتالیا بودند خیلی تشویق کردند که بیا آنجا توهنرمندهستی و جاییت آنجاست، و یک سفر هم رفته و نیز و اواز آنجا خوش آمد و بچه ها هم تشویق کردند و مانند آنجا چهار سال رفت آنجارا تمام کرد و لیسانس از آنجا گرفت، آلمان را دوست داشت چون آنجا تحصیل کرده بود و ایتالیا شی را هم خوب یاد گرفت برگشت آلمان، آن موقع پدرش گفت خوب لیسانس را راگرفته بگوئید باید، من گفتم برای پسر لیسانس کم است بگذار دکتراش را هم بگیرد بخصوص میدیدم که فرامرز خمیره دانشگاهی و استاد شدن واپسی دارد، قرارش برود آلمان و رفت آلمان تاریخ و هنر شروع کرد که حالا هم دارد دکتراش را میگیرد تا فوق لیسانس را در آلمان گرفت چون میخواست که توی رشته موزه داری باشد آن دوره ای که می بایست کار عملی بکند در موزه ها آمد دانمارک، آن موقع من دانمارک بودم آمد آنجا یک نه ماه ده ماهی آنجا بودکه برخورد به انقلاب دیگر.

سؤال : برای تحصیلش شما خودتان تصمیم می گرفتید یا با پدرش .....

خانم مهرانگیز دولتشا هی : بیشتر کارها را پدرش میگذاشت با مید من ، بخود بچه هم می گفت که توبیشورت با مشورت مادرت کار بکن او مصلحت تورا میداند، تا بستانها همیشه فرامرز می آمد و ما می آوردمیش تهران که وطنش یادش نرود ، زبانش یادش نرود . و واقعاً الان فرامرز با این که این همه سال است که در اروپاست، از هر وطن پرستی وطن پرست تر است و خیلی به ایران و همه چیز ایران و ایرانی علاقه دارد، او ایل که بچه تر بود تا بستانها که می آمد من خودم با او سفر میرفتم میبردمش به قسمت های مختلف ایران که یک جا هایی را ببیند و بشناسد مثلًا " تخت جمشید را ما یک و قتی چند روز رفته، توی تا بستان هم بود و وسط روز نمیشد رفت ، صبح زو د بلند میشدم میرفتیم نزدیک ظهر می آمدیم توی هتل دوباره عصری میرفتیم که طرف غروب تماشا بکنیم، یا همینطور اصفهان و این جاهارا بعد که دیگر بزرگتر شد خودش میرفت دوستانی هم داشت با دوستانش قرار میگذاشت از جمله همان آرشتیکتی که جزو جمعیت ما بود.

سؤال ؟ اسمش چه بود ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : آقای ابوالقاسمی، با او خیلی برنامه‌ها را می‌گذاشتندو می‌رفتند نائین و نظر و کاشان و اینجور جاها، جاهای قدیمی و اینها را می‌دیدند. میدانید از لحاظ اینکه گفتید ؟ توکه اینهمه کارها را میکردی به بچه کی میرسیدی اینرا من جواب ندادم.

سؤال : بفرمائید الان جواب بدھید .....

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله، می‌پرسیدیکه با این فعالیت‌ها، بچه چی ؟ از یک طرف چون فعالیت‌های جمعیت راه نو توان خودمان بود و من از خانه بیرون نمی‌رفتم این بود که من تماس را با بچه داشتم و حسابی وقت رویش می‌گذاشت و شاید دلیلی که آن موقع من دنبال کار شغلی را دیگر نگرفتم وجود بچه ام بود که می‌خواستم با او برسم یا هنوز نمیدانستم که با او چکار می‌کنم. گفتم که ۸ سالش بود که جا شدیم به‌حال و خوب چونکه با مادرم با هم زندگی کردیم، اگر یک وقتی من توان خانه نبودم مادرم بود. مادر دومی بود که با او رسیدگی بکند.

سؤال : من هیچ نمیدانستم که شما کارهای روستا را کردید بعد هیچ بفکر نیفتادید که واردوزارت کشاورزی بشوید یا عمران روستاها ..... بعدها ..... کارهای توان روستا ...

خانم مهرانگیز دولتشاهی : نه با این فکر نیفتادم اولاً" اگر می‌خواستم می‌باشد همان وقت واردوزارت کشور شده باشم با همان بنگاه عمران و بعدم من دیگر افتاده بودم توان خط کارهای خودم. "مثلاً" من وقتی که جمعیت راه نو درست شد دیگر تمام وقت را می‌گذاشتمن برای کار جمعیت راه نو. بطوريکه همان سالهای ۱۳۴۴ آنوقتها آقای دکتر صدیق که استاد دانشگاه بود، آن زمان ما کرسی جامعه شناسی نداشتیم اصلًا" هیچکس جامعه شناس نداشتیم در ایران. ایشان ضمن روانشناسی که تدریس می‌کرد یک قدری هم جامعه شناسی تدریس می‌کرد. از خدا. بیا مسرز غلامحسین مصاحب شنیده بود که من در این رشته تحصیل کرده. ام برای من پیغام دادکه بروم با او کار بکنم و دانشیار ششم و اینها. ولی من آن موقع استقبالی از این فکر نکردم فقط بدليل گرفتاریهای زندگی و موضوع بچه و آنهم در موقعی بودکه ما در شرف جدا شدن بودیم من و شوهرم و اینها، و من آن موقع نتوانستم تصمیم بگیرم و ترفتم آنجا. بعد هم دیگر در واقع مثل یک کار تمام وقت شده بود برای من کار جمعیت راه نو من تمام وقت را توان آن کار می‌گذاشت. آنوقت پوشش یواش با این ترتیب .... مسافرت هائی بخارج می‌کردم اول یکی دو سفر خودم آمدم خارج چون می‌آمدم که به پسرم

سربرزنم بسازمانهای زنان ذر، انگلیس در آلمان و اینجاها میرفتم که از تزدیک اینها را ببینم بعد یواش یواش افتادم. توی کارهای بین المللی و اینها در واقع یک کار تیام وقت شده بود برای من .

سؤال : از طریق چمیت راه نو شما با شورای بین المللی زنان آشنا شدید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله اینطور شد که من ، اینکه گفتم که من می آمدم خارج سربرزنم پی‌پرسم گاهی می آمدم. در قبل هم هرسال تابستان پرسم می آمد ایران برای اینکه ما میخواستیم وطنش یادش نرود.

سؤال : فرمودید

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، من خوب سالها اروپا بودم و با خیلی از خانمها هم آشنا بودم ولی با آن معنی با سازمانهای زنهای خارجی تماس نداشتیم یکسال که می خواستم بی‌ایم اروپا باین فکر افتادم که در ایران هم میدانید آن شورای فرهنگی بریتانیا بود گاهی یک برنامه‌های داشت‌گاهی یک دعوت‌هایی میکردند . من با اینها صحبت کردم که یک سفر که میخواهم بروم انگلیس بروم و تشکیلات زنان را ببینم. اینها استقبال کردند و به شورای فرهنگی لندن خبر دادند و روز رسیدن مرا خبر دادند که من که میروم برایم برنامه‌ای بگذارند که بروم و تشکیلات را ببینم . این سال ۱۳۴۶ بود برای اینکه اولین سالی بود که پرسم را گذاشته بودم و سال اول نمیخواستم بی‌ایم که تا عادت کرده با اینجا دوباره منتقل بشکنیم ، من قرار شد تابستان بروم . آن تابستان هم قرار بود من خیلی مدت اروپا بمانم . اول رفتیم انگلیس و این سازمانها را دیدم که خیلی واقعاً "جالب بود چون تشکیلات زنان انگلیس واقعاً" نمونه است یکی انگلیس و یکی آلمان . آنها را همه را دیدم و بخصوص تشکیلات دا و طلب‌ها یعنی بیشتر همه اش این سازمان هایشان بطور دا وطلبی است . بعضی ها که در موقع جنگ بوجود آمده بود و بعد ادامه میدادند از آنجا رفتیم دانمارک از یک دکتری وقت گرفته بودم آنجا رفتیم مریضخانه یک دوهفته‌ای بودم یک سری معاينه و اینها لازم بود بکنم دردهایی که من داشتم بعدها معلوم شد از کیسه صفراست که آن موقع هنوز درست معلوم نبود . بعد رفتیم آلمان که پرسم را بردارم که بسیم بی‌ایم فرانسه و تابستان را جنوب فرانسه بگذرانیم . اتفاقاً "در آلمان یکی از دوستان قدیمی ام مهندس نفیسی و خانمیش را دیدم آنها میخواستند بروند بروکسل نمایشگاه بین المللی بود آتسال در بروکسل گفتند شما هم بی‌ایم . دیدم بدینیست ما هم رفتیم . من و پرسم هم رفتیم . اول پرسم فارسی یک خوردۀ یادش رفته بود

و بسختی حرف میزد آنها دیگر که فارسی حرف میزدند نمی فهمید، فقط حرف مرا می فهمید ولی بزودی راه افتاد و دیگر حرف میزد . رفتیم نماشگاه بروکسل را دیدیم و بعد هم رفتیم فرانسه و تابستان را گذراندیم و پسرم را برگرداندم . مقصودم این بود این اولین بار بود که من آدم بقصد اینکه سازمانهای زنها را ببینم .  
 بعد شاید یکسال بعدش بود در ایران ، یک روز ذید همان داشت امکه معاون نخست وزیر بود آن موقع زمان علاوه بود مثل اینکه برای من یک یادداشت فرستاده بود که یکروز بیائید اینجا آقای ذوالفقاری میخواهد شمارا ببیند . آقای ذوالفقاری هم معاون نخست وزیر بود وهم سرپرست رادیو واینها . ناصر ذوالفقاری با مایک نسبتی هم دارد ، خانمش با من قوم و خویش است . من رفتم نخست وزیری و رفتم پیش داشت ام و بعد پیش ذوالفقاری . داشت ام شوخی کرد و گفت بله یک ما موریتی است میخواهندیک کسی برود حبه و فلان واینها من گفتم خیلی هم خوب است من خوش میآید اینجا ها بروم چون آدم اینجوری که نمیرود مگر آدم را بفرستند بعد معلوم شده از شوروی یک دعوتی آمده وخیلی جالب بود . وزیر خارجه آن زمان آقای اردلان بود خدا بیامرز علیقلی خان اردلان . روسها بنتظام میدانستند که او موافقی نمی کند ، این دعوت چند نفر زن را بوزارت خارجه نفرستادند و به نخست وزیری فرستادند . علاوه استقبال بیشتری میکرد به ذوالفقاری گفته بود ترتیب را بدھید یک چند نفری را در نظر بگیرید که بروند . اول خانم فیروز و مرا در نظر گرفته بودند او رئیس شورای زنان بود من رئیس جمعیت راه تو . خانم سعیدی راهنم ذوالفقاری در نظر گرفته بود .

## سؤال : سعیدی ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله نیره سعیدی توی رادیو یک کاری داشت مثل اینکه آن کا رش بهم خورده بود و رنجیده بود و حالا ذوالفقاری میخواست از دلش در آوردا ورا هم گذاشته بود برای این برنامه . وقتی با من صحبت کرد من گفتم که من پیشنهاد میکنم که مهری آهی را هم بگذازید در این هیئت برای اینکه خانمی است که خیلی خوب روسی میداند استاد زبان روسی بود استاد ادبیات روسی بود در دانشگاه ، (همین او اخر بازنشسته شد) و خوب است که او هم باشد چون روسی میداند . او هم عضو جمعیت راه تو بود . گفت که آخرما از جمعیت راه تو دونفر بگذاریم یک خورده مشکل است گفتم اورا از یک جمعیت دیگر بگذازید . یک جمعیتی بود آن موقع مادرست کرده بودیم برای همکاری با وزارت کار بمنظور کارهایی برای زنان و کودکان کارگر یک همچنین چیزی . یک عدد از ازماها آنجا بودیم گفتم میخواهید از یک جای دیگر اورا بگذارید . بالاخره ما چهار نفر را مین کردند و ما رفتیم بیک سمینار خیلی بزرگی که در شوروی ترتیب داده بودند با همکاری سازمان ملل یا بدون همکاری

سازمان ملل ، نه خودشان دعوت کرده. بودند از جملی از کشورها برای اینکه وضع زنان را در شوروی بشناسند . خیلی خوب پذیرا شی کردند، ماکه میخواستیم برویم ویرا واینها روابراه شد و می باستی حالا صبر بکنیم تا برویم بندرپهلوی و از آنجا باکشتی برویم . در این ضمن سفیر شوروی می آمد با طیاره مخصوص . یک کسی توی سفارت شوروی با این فکر افتاد گفت خوب این طیاره که بر میگردد این خانمها هم با آن بروند ما پیغام دادیم که زود است گفتند اشکال ندارد ما با این طیاره رفتیم حالا عوضی که آن جوری برویم . مارا با آن طیاره مخصوص بردند وما چهار نفر بودیم وقتیکه وارد مسکو شدیم آنجا سرد بود ولی ایران هنوز گرم بود ماه نوامبر بود مثل اینکه یا اواخر اکتبر بود یک چند نفری آمده بودند یک خانمی از طرف سفارت آمده بود خانم حکیمی یک چند نفر هم از طرف خود آنها آمده بودند . یک چند نفر از سازمانهای زنان برای پیشواز ماهای یک خانم نویسنده را آورده بودند چون خانم سعیدی را گفته بودند نویسنده است بمناسبت آن . یک خانمی هم بود نسبته " قدبلند داشت چشم و ابروی یک خورده پر رنگ و خیلی خوب فارسی حرف میزد . من فکر کرد م اینهم یک کسی هست از سفارت خودمان . بعد دیدیم نه این همیشه با ماست و معلوم شد این مترجم آنهاست و واقعا " تمام این مترجم هایی که برای زبانهای مختلف داشتند هر کدام آن زبان را مثل خودشان حرف میزدند . اسم این خانم هم " داگ مارا " بود که در سفرهای بعد هم ما دیدیم . او از مترجم هایی بود که هرگز روی را دعوت کرده بودند برای شاه و شهبانو هم آن زمان هم این شهبانو نبود ، لابد ملکه ثریا بود بهر حال برای اینها هم اومترجم بود . خانم مهربان و خوبی بود و خیلی با او دوست شدیم . بهر حال این اولین سفر من بود برای شرکت در یک اجلاس بین المللی . خوب اینهم خیلی خوب بود و ماها هر کدام بموقع خودش یک صحبت هایی کردیم و یک مقدار از وضع زنها در ایران گفتیم و که حالا مثلًا " در حال پیشرفت است و از اینجور چیزها و حالا زنها مدتی است که تحصیل میکنند و در مشاغل مختلف کار میکنند هنوز که صحبت از حقوق سیاسی و اینها تمیشد کرد . گفتم سال ۳۶ بود و خوب من آنجا یک مقدار زیادی بطرز این مجالس بین المللی آشنا شدم . خانم فیروز قبلا " هم رفته بود به بعضی از مجالس ولی من هنوز نرفته بودم . این ابتدایش بود . بعد هم من همان موقعی که فعالیت های جمعیت راه نورا داشتیم برای اینکه یک مقداری هم میخواستیم از جا های دیگر اطلاعات داشته باشیم یک جزو هایی و بروشورهایی تهیه می کردیم از جمله شورای زنان و سازمان زنان زرده شتی عضو اتحادیه بین المللی زنان بودند ، اگر یادتان باشد اتحادیه با شورای بین المللی فرق دارد . سازمان زنان که عضو هردویش شده بود . اینها توصیه کردند مارا که جمعیت راه نو عضو آن جا بشود و ما یک مقدار هم اساساً نه و این چیزهای اینها را هم دیده بودیم که چکارها میشود کرد . از طرفی آن موقع سازمان ملل در ایران بود و دفتر سازمان ملل یک

تبلیغاتی برای شناساندن سازمان ملل میکرد من این جزو هارا گرفته بودم و خوانده بودم میدیدم یک جاهایی هم آنجاها هست که از لحاظ کار زنان میشود رفت، و نعیداً یکسال بعدش بود، کی بود، نه جلوتر از آن بود، نه درسته بعد بود یکی دو سال بعد بود که من بفکر این بودم که بیکی از این اجلاس های سازمان مللی بروم نمیدانم از کجا جزو اش را دیدم که در رم یک کنفرانس میخواهد بگذارند برای سازمان های غیردولتی، سازمان های غیر دولتی مقام مشورتی داشتند با سازمان ملل یعنی برای اینجور کنفرانسها سازمان ملل آنها کمک میداد. ولی خوب همه بخرج خودشان میرفتند. من چون بهر حال آن سال میخواستم بروم اروپا و پسرم را بگذارم آن سال ۱۹۵۷ بود گفتم من باینجا میروم و رفتم و حالا درست هم آدم نمیدانست که باید قبلاً چکار کند من تازه وقتی بآنجا رسیدم بسفارت گفتم من برای این کار آمدم سفارت مرا بآنجا معرفی کرد. روز افتتاح سفیر هم آمده بود ما رفتم آنجا البته با بودن بچه خیلی مشکل بود. من یکی از قوم و خویش هایم آنجا درسفارت بود یعنی شوهرش دبیر اول بود رایزن بود، چه بود و این خیلی کمک من شد بخودش هم گفتم برایم هتل گرفت و روزها بچه را میبردم او خودش هم دو سه تا بچه داشت بچه مرا هم میبردند با آنها بازیش میدادند و بعد در حاشیه این هم میرفتم و با بچه میگشتم و موزه میرفتم. از همان موقع علاقه عجیبی به موزه ها داشت اصلاً وقتی از ایران میخواستیم بروم و قتیکه می گفتم برای چه میروم و کجا میروم و فلان واینها، دو سه سال، سه چهار سال پیشترش من رفته بودم ایتالیا و وقتی برگشته بودم آلمان از آلمان رفته بودم و برگشته بودم این جزو ها و اینها که آورده بودم مال موزه ها و فلان و نقاشی ها و اینها با و نشان داده بودم این یادش بود حالا که میخواستیم بروم میگفتم میروم آنجا هایی که من آنسال دیدم برایت تعریف کردم حالا می بینی. بعد خیلی ها با و می گفتند فری تو کجا میخواهی بروم اومیگفت با ما در جون میخواهم بروم میخواهیم بروم موزه هارا ببینیم. بهر حال یک مقدار اورا موزه و اینها میبردم و در آن کنفرانس هم آنسال شرکت کردم که یادم نیست کجا اسم شورای بین المللی بگوش من خورد. (پایان نوار ۴ ب)

### شروع نوار ۵

بعد چون جمعیت راه نو عضو اتحادیه بین المللی زنان شده بود آن سال که من رفتم دانمارک تماس گرفتم با آن خانمی که آن موقع رئیس اتحادیه بین المللی بود، دانمارکی بود خیلی بمن محبت کرد و آمد و رفت و مرا گردش می برد، روزهایی که از مریضخانه بیرون آمدم و یک مقدار هم با آنها تماس گرفته بودم راجع بکارهای اتحادیه، و بعد بعضی از خانمهای آلمانی که در این سفرها من با آنها روپوشده بودم، چون مرا دعوت می کردند و کنفرانس میدادم و اینها، اینها اسم می راداده

بودند به رئیس‌شورای بین‌المللی که آن موقع مادام "لوفوشا" بود، یک خانم فرانسوی . اینکه میگویم این دوستان آلمانی و سازمانها و اینها که با آنها هم بک تماس‌های داشتم : همان سالی که فرامرز را برده بودم بگذارم، آن خانواده را یک خانمی که رئیس‌یکی از کلوب‌های زنان بود به من معرفی کرده بود . روز پنجم سپتامبر قرار شده بود من بروم صحبت‌بکنم در آن کلوب راجع بوضع زنان ایران . من بچه ام را که برده بودم بگذارم در آن پانسیون ، روز چهارم سپتامبر از آنجا آمدم ، آمدم، هتل گرفته بودم «رفتم هتل که آن شب را بمام و فردا بروم که کنفرانسی بدhem ولی وقتی آمدم دیگر اختیار دست‌خودم نبود مثل اینکه این بچه را از من گرفته‌اند و دیگر بمن نمیدهند . خیلی ناراحت بودم آتشب خیلی گریه کرده بودم، صبحش خیلی گریه کرده بودم اصلاً» همه چیز را فراموش‌کرده بودم اصلاً " صحنه هم نخورده بودم از اطاقم هم بیرون نیا مدم، یک وقت دیدم ساعت‌ده آنوقتها بود تلفن زنگ میزند و یک‌نفر از آن کلوب زنان بمن تلفن میزند که خوب خوش آمدید و اینها؛ خوب حاضرید؟ ما بعداز ظهر می‌آئیم عقب‌تان . من یادم آمد که بعداز ظهر باید کنفرانس بدhem . گفتم خیلی خوب من الان اینطوری است وضعم و ناراحتم، گفت بله ما می‌فهمیم خیلی خوب من بعداز ظهر می‌آیم ، و دیدم خیلی وضع ناجور است و بالاخره بخودم یک هی زدم گفتم نمی‌شود اینجا دیگر آبروی مملکت است، آبروی سازمان‌ما است، باید خودم را جمع آوری کنم . تلفن کردم یک‌نفر از هتل رفت یک‌خوردۀ اسید بوریک برایم خرید آورد و چشمها یم را شستم و خودم را جمع آوری کردم و ظهر هم بзор یک‌خوردۀ غذا خوردم، و اینها بعداز ظهر آمدند عقبم و رفتند ولی اینقدر وضع چشم خراب بود که یک‌عینک‌سیاه زدم . آن‌روز صحبت‌کردم و بد نبود و برگزار شد و از من هم تشکر کردند که با وجودیکه حال روحیم خوب نیست آمدم و صحبت‌کردم؛ اینهم یکی از خاطرات کارهای بین‌المللی ام . یکی از همین سازمانهای زنان اسم مرا داده بود به مادام "لوفوشا" من یک وقتی تهران توی جمعیت‌راه نو که بودم دیدم یک‌نامه ای آمده از مادام "لوفوشا" به امضای مادام "لوفوشا" که من آن موقع هنوز نمی‌شناختم : که ما یک‌همچنین سازمانی داریم و خیلی خوشحال می‌شویم اگر شما وسیله بشوید که .... ترتیب ش اینست که باید اول یک‌شورایی در مملکت‌تان تشکیل بشود بعد آن شورا عضو باشد . من یک‌نگاهی کردم دیدم الان اینکار از دست ما برنمی‌آید حالا کو شورایی و چیزی ، باید صبر کنیم ببینیم که چه می‌شود . حالا آن شورا از کجا که قبول بکنند، اگر من پیشنهاد بکنم که برویم آنجا، بعد یکی دوسال بعد در سال ۱۹۶۰ بود که من منسی خواستم ببایم اروپا و اول هم قرار شد بروم ترکیه . ترکیه رفتن دو دلیل داشت . یک خانمی بود . لیدی عبدالقدیر پاکستانی ، پسرها یش یکی آن موقع وزیر خارجه بود یکیش سپهبدی بود که در سازمان سنتو بود که مرکزش در ترکیه بود . این

خانم یک وقتی مثلاً وزیر خارجه آنجا بوده و اینها و اظهارات تمايلی کرده بودکه بباید ایران ، وزیر خارجه ما دعوتش کرده . بود که بباید ایران ، این حالا می خواست بباید ایران و از ایران برود . ترکیه پیش آن پرسش که آنجا هست . تهران که آمده بود وزیر خارجه آن موقع یاد نیست کی بود : بهرحال از من خواهش کردند که من یک پذیرائی هائی از این بکنم چونکه خودم یک جمعیتی دارم ، چون جمعیت ما شسته رفته از آنهای دیگر بود . ما آمدیم و یک برنامه هائی گذاشتیم توی جمعیت و جاهای مختلف و خانه بعضی از خانمهای دعوت کردیم البته ، از خانمهای جمعیت های دیگر هم دعوت کردیم . یک میهمانی من از او کردم توی موزه ایران باستان ، و ترتیب میهمانی را دادیم ، وزارت خارجه میداد دیگر ، توی موزه از او پذیرائی کردیم که هم موزه را ببینند ، جای قشنگی بودوا اینها یک عده خانمهای دیگر هم بودند . خوب با این خانم آشنا شدیم ، اینهم پیر بود دیگر . یکروز هم یکی از خانمهای همراهش کرده بودم بروند تمهیانم کجاها را ببینند ، یک نان سنگ را که دیده بود می پرسیند این چیه چه جور است ، ما همینطور شفا هی باو گفته بودیم که این را چه جوری درست می کنند . یکروز که توی خیابان می رفتد ، این خانم میگوید که من میخواهم ببینم این نان شمارا چه جوری درست میکنند ، اینهم برده بودش توی نانوائی . بهرحال این خانم گفت که شما می آثید ترکیه ؟ گفتم که من می آم ترکیه برای اینکه بروم به اجلاس شورای بین المللی زنان در استانبول ، گفت پس خواهش می کنم وقتی که می آمی یک دو روزی هم میهمان من باشید یعنی هر چند روز که می خواهید ، چند روزی هم آنکارا میهمان من باشید ، آنها آنکارا بودند . من اول رفتم آنکارا و خوب آنجا از پیش گفته بودند که خانم دولتشاهی بباید میهمان خانم عبدالقادر است و من وقتی وارد شدم اصلاً رفتم خانه آنها من میهمان آنها بودم دیگر . آن وقت همان روز اول اینها یک عده ای را دعوت کرده بودند از جمله اهل سفارت ما ، از جمله خانمهای ایرانی که آنجا بودند . از طرف ایران سپهبد با تماقليچ آنجا نماینده بود در سنتو ، خانمش را هم ما می شناختیم ، یک نسبت دوری هم با همديگر داشتیم وقتی آمد مرا دید گفت شما هستید ! من به خیال م خانم دولت آبادی میباید برای اینکه گفتند دوست این خانم ، من فکر کردم دوست این خانم لابد خانم صدیقه دولت آبادی است ، گفتم نه دوست این خانم منم . بالاخره من یک دوروزی میهمان آنها بودم و آنکارا بودم و بعد رفتم استانبول که شرکت بکنم در کنفرانس بین المللی زنان حالا اینهم یک تصادف جالبی شد . مایک چند سالی بود که سازمان همکاری جمعیت های زنان ایران را تشکیل داده بودیم باید این را هم برایتان بگویم . یواش یواش شورای عالی زنان درست شد که طبعاً "قرار بود که سازمان همکاری جمعیت ها در آن ادغام بشود . یک موقعی بود که هنوز درست معلوم نبود چه میشود ! من از یکی از قوم و خویش هایم شنیدم که این کنفرانس دراستانبول هست

گفتم خوب من ترتیب کارم را جو ری میدهم که سر راه میخواهم بروم اروپا پیش پسرم ، بروم استامبول و بروم آنجا که بدم نمی آید بروم . یک خورده تشویق شدم وقتی فهمیدم که یک همچنین چیزی هست ، آن موقع با هم انطباق ندارم که این همان جمعیتی است و همان سازمانی است که مادام "لوفوشان" بمن نوشته بود . از آنطرف هم بنظرم از راه امریکائی ها یک خانم دیگر از همکارهای سازمان همکاری می‌باشد ، چون او از طرف یک جمعیت دیگر بود ، او هم خبر شده بود با یکی دو سه نفری صحبت کرده بود و خیلی محترمانه او هم میخواست بروه . اورا بنظرم امریکائی ها خرجش را میدادند . آن موقع یک عده از خانمهای امریکائی بودند خیلی برای اینکه کشورهای درحال توسعه بتوانند توی سازمانهای بین المللی بیانند خرج میکردند، از خودشان خرج می کردند . آن اوایل هم که من آمده بودم میدیدم که بعضی از این خانمهای امریکائی خیلی پول به سازمانهایی که طرف ملاقه شان است میدادند : یکی ممکن بود شورای بین المللی باشد، یکی ممکن بود چیز دیگر باشد بهر حال او بخرج آنها می آمد . بعد ما فهمیدیم چون هی پنهان نگاه میداشتند واینها، بعد ما فهمیدیم که دونفری ما میرویم . ما دونفری رفتیم استامبول و خوب برای اولین بار آشنا شدیم دیدم یک تشکیلات خیلی بزرگی است و فعالیت های زیادی دارد و بعد برو شورها واینها را که گرفتند تاریخچه اش را آمدیم خواندیم و دیدیم که یک سازمان خیلی قدیمی است ، در ۱۸۸۸ تاسیس شده قدیم ترین سازمان زنان که هست هیچ ، قدیم ترین سازمان بین المللی است . آنجا خوب ما رفته بودیم واینها گفتند که ایران را قبول می کنیم به عضویت . ما هم آنجا که هنوز نمی توانستیم بگوئیم شورای عالی جمعیت ها و سازمان همکاری را عضو کردیم چون مارا در واقع سازمان همکاری معرفی کرده بود آنجا . سازمان همکاری جمعیت های زنان شد عضو شورای بین المللی .

سوال : که شورای زنان هم جزو این سازمان همکاری بود .

خانم مهرا نگیز دولتشاهی : نه ، نه شورای زنان نبود . شورای زنان و سازمان زنان زرده شتی عضو اتحادیه بین المللی بود ، حالا سازمان همکاری جمعیت های زنان که نماینده اش من شده بودم حالا ، عضو شورای بین المللی زنان شد و من هم همانجا عضو کمیسیون حقوقی شدم ، رفتم در کمیسیون حقوقی هم شرکت کردم و رئیس آن کمیسیون یک نفر خانم یونانی بود اتفاقاً "آنجا یکنفر یک سوالی کرد و او یک جواب عوضی داد؛ برای اینکه من اصلاح شدم . چونکه خیلی از این اروپائی ها ، از خیلی از مقررات و این چیزهای کشورهای دیگر خبر ندارند . واقعاً" مقررات مذهبی و قانون مدنی واینها خیلی همه جا مختلف است . یکی از خانمهای افریقاً گفت که شورای بین المللی چکار میکند برای جلوگیری از تعدد زوجات ، آن خانم جواب داد که حالا

قرار است که از طرف سازمان ملل اقداماتی بشود که همه جا ازدواج را ثابت بکنند "رجیستره" بگنند این که شد دیگر کسی نمیتواند دو تا سه زن بگیرد ، من با و گفتم نه اینطور نیست برای اینکه ممالکی هست که دو تا سه تازن گرفتن آزاد است قانونی است همانجور قانونی ، میروند و آنرا "رجیستره" می‌کنند . گفت اه اینجور است ، گفتم بله . درکشورهای شماها بله ، اگر قرار است "رجیسترینشن" بشود دیگر نمی‌توانند دو تا زن ، یعنی زن دوم بگیرند ولی درکشورهایی که تعدد زوجات مجاز است می‌توانند که باز هم بگیرند ، و اتفاقاً خودش هم همانجا گفت ، گفت ببینید که چقدر اهمیت دارد الان این خانم تازه وارد سازمان ما شده یک اطلاعی بما داد که برایمان اهمیت داشت . بهرحال این شروع ورود ما شد به شورای بین‌المللی زنان . حالا چون صحبت از سازمان همکاری کردم آنرا برایتان بگویم . وقتی که شاید یک یکسالی بود که از تاسیس جمعیت راه نو گذشته بود شاید در سال ۱۳۲۵ بود یک کتابی هم آنجا دارم می‌توانم نگاه کنم ببینم سال تاسیس سازمان همکاری کی بود ، گمان کنم ۳۵ بود ، جمعیت‌های مختلف زنان بفکر این افتادند که با هم جمع بشویم و ایجاد یک همکاری بکنیم . مقدمه این هم آن تشکیلاتی شد که ما با وزارت کار داشتیم چون این دکتر نصر که دلش میخواست که زنها را بیکارهایی بکشد یک چیزی همان درکنار وزارت کار درست کرده بودواز همه جمعیت‌ها دعوت کرده بود . درنتیجه ماه آنجا یک سری همکاریهای داشتیم می‌کردیم، با همکاری وزارت کار . با این فکر افتادیم که خودمان بیا شیم یک سازمان همکاری درست کنیم همانجور که خیلی جاهای دنیا هست یک فدراسیونی باشد از جمعیت‌ها . آنها دیگر راهمن خبر کردیم چهارده جمعیت جمع شد و ما سازمان همکاری را تاسیس کردیم حسابی مقررات و اساسنا مه برایش نوشتمی از هر جمعیت دو تا نماینده میرفت از بین این نماینده‌ها یک هیئت مدیره انتخاب می‌شد و یک سری کارهایی را قرار گذاشتیم که ... .

سوال : این جمعیت‌ها یادتان نمی‌آید که کی‌ها بودند که عضو بودند .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : چرا ، حالا اگر همه شان هم اسمشان یادم نیاید توی جزویه هایی ممکن است داشته باشم بعد اضافه می‌کنیم . همان شورای زنان بود ، جمعیت راه نو بود ، چند تا همین جمعیت‌های اقلیت‌ها بودند ، سازمان زنان زرده‌شی ، سازمان بانوان یهود ، سه تا سازمان خیریه ارامنه ، سازمان بسانوان پژوهش ، سازمان پرستاران ، سازمان ماماها ، الان دیگر یادم نیست که کی‌ها بودند .

سوال : پس شورای زنان هم پیوست؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، بله در آن سازمان همکاری اینها همه بودند این وسط ها یک جمعیت هم درست شد جمعیت ۱۷ دی که آن نیامد توی سازمان همکاری و حتی هیچ خوش نیامد . برای اینکه آن جمعیت با گذاشتن این اسم فکر میکرد که یک شخصیتی باید داشته باشد و او باید همه جمعیت ها را زیر پر بگیرد .

سؤال : آنها کی بودند رئیس آن جمعیت کی بود ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : آن رئیش خانم قمر ناصر بود . والبته ماهیج کیس را نمیخواهیم کوچک بکنیم ولی این خانم نه معلوماتش، نه طرز کارش چیزی نبود که بتواند زنهای جالبی را جلب بکند یک عده ای هم که آنجا میرفتند بر می گشتند نمی مانندند . آنوقت از طرفی هم این خانم دلش میخواست همه کار را مطابق همه بکند، آن موقع بود یا بعد شوهرش هم شد وزیر دارائی و این با تکاء اینکه خانم وزیر بود ، مثلاً حتی به مجامع بین المللی میخواست برود بعد زبان هم که بلد نبود ، نمیدانست این مجالس چیه چیز است . یک نفر را با خودش میبرد که زبان بلد باشد . مثلاً یک خانم شیکی که توی اجتماع می چرخد و یک خورده هم زبان انگلیسی بلد است ، ولی البته یک همچنین کارهای را نمی توانست بکند . یکی از دلایلی که وقتی شورای عالی درست شد این بود که اعلیحضرت مرحوم بوالاحضرت اشرف سفارش کردند که بکارهای زنهای و اینها بر سرده بخصوص کارهای بین المللی بود ، گفتند شما نظارت بکنید که هر کسی هرجا نرود که اسباب آبرو ریزی باشد کسی برود که واقعاً بتواند و از عهده آن کار بر بیايد . به حال این سازمان همکاری خیلی زود اسباب آبرو شده بود و در مقابل همه کسانی که خیلی آماده بودند مثلاً که در ایران بگویند که بله زنهای که نمی توانند با هم کار بکنند و اینها ، این یک معرفی خوبی بود که چهارده جمعیت جمع شدند که با همیگر کار بکنند . مثلاً آن موقع کانون بانوان هم بود ولی کانون بانوان بامانیامده بود حالا یادم نیست چرا . یک دوسرالی سازمان همکاری کار میکرد . یکی از چیزهایی که برایتان نگفتم این بود که در سال ۱۳۴۴ که جمعیت راه نو تاسیس شد سالها بود که جشن هفده دی را نمی گرفتند، بعده از ۱۳۲۵ و یک مشت آخوند بازی و اینها که شده بود دیگر ترسیده بودند و ۱۷ دی را نمی گرفتند . آن سال ۱۳۴۴ ما تصمیم گرفتیم که جشن ۱۷ دی را بگیریم . هی بعضی ها می گفتند مواطن باشید که اوباش میریزند آنجا نمیدانم سنگ می اندازند فلان و اینها ، ما گفتیم نه و اصلاً معرفی جمعیت راه نو تسوی اجتماع با جشن ۱۷ دی شد . از آن سال دیگر جشن ۱۷ دی را می گرفتیم جمعیت های دیگر هم می گرفتند . حالا این سالی که سازمان همکاری تشکیل شده بود میخواستیم یک جشن ۱۷ دی مفصلی بگیریم بنام سازمان همکاری ، مقدماتش فراهم شده بود و صحبت

کرده بودیم که آن موقع ملکه ثریا بودند که ملکه ثریا می‌اید به جشن و آنها هم قبول کرده بودند .. از این طرف که گفتم رئیس جمیعت ۱۷ دی با این سازمان روی خوش نداشت او رفته بود با کانون بانوان صحبت کرده بود که جشن را با آنها با هم بگیرند .. کانون بانوان هم از لحاظ واستگی بوزارت فرهنگ یک موقعیتی داشت ، مخصوصاً هم که چون خانم دولت آبادی رئیس بود همه برای کانون بانوان یک احترامی قائل بودند .. نمیدانم هم چرا وزارت فرهنگ توی کار برنامه ۱۷ دی آن موقع یک مداخله ای میکرد .. من یادم است یک جلسه ای در ۱۷ دی بود قرار شد که من میرفتم ، توی سازمان همکاری هم صحبت‌ها شده بود که جشن را چکار می‌کنیم فلان واینها و اتفاقاً "آن روز هم من حضور نداشتم، تصمیم گرفته بودند که من سخنران آن روز باشم ، من از طرف جمیعت راه نو توی سازمان همکاری بودم .. بعد آن روزی که توی وزارت فرهنگ جلسه بود برای این کار قرارش من بروم من رفته بودم و آنها گفتند، خیلی خوب برنامه جشن چیه و فلان و اینها و آنوقت وزارت فرهنگ میخواست پادرمیانی کند که آنها و ما با همیگر همکاری کنیم، گفتم با کمال میل اشکالی ندارد و خوب ما یک سازمانی هستیم از چهارده جمیعت اقدام کردیم ملکه را دعوت کردیم ولی خوب البته کانون بانوان و اینها با همیگر کار می‌کنیم .. خانم ناصر میخواست یک کاری بکند اسم سازمان همکاری نباشد توی کار .. آتوی عجیبی پیدا کرد گفت که این سازمان هنوز به ثبت شهریانی نرسیده ، راست هم می‌گفت برای اینکه ما تقاضا داده بودیم هنوز جوابش نیاما مده بود عجله ای نکرده بودیم برای اینکه جوابش یک روزی می‌آمد دیگر .. من متأسفم که اینها را می‌گوییم ولی حقیقت را باید گفت .. از قرار معلوم خود این خانم رفته بود بوسیله خانم وزیر کشور اقدام کرده بود که شهریانی بما باین زودی جواب ندهد ، و هنوز جواب نیاما مده بود .. او گفت شما چطور میخواهید اجازه بدھید سازمانی که هنوز به ثبت شهریانی هم نرسیده و هنوز پروانه ندارد ملکه مملکت را دعوت کند .. آن آقا هم سست می‌آمد حالا مثل اینکه از اینکه پروانه را بما بدھند و سازمان ما تصویب بشود ، مگر چه فرقی میکند همین سازمانی هستیم که همه می‌شناستند و تمام این جمیعت‌هایی که توی این سازمانند به ثبت رسیده اند .. حالا اینجا میخواستند زیر پای من بنشینند که شما با اسم جمیعت راه نو صحبت کن .. خانم ناصر از طرف جمیعت ۱۷ دی، شما هم از طرف جمیعت راه نو .. من گفتم که من اینکار را نمی‌کنم برای اینکه جشن قرار است از طرف سازمان همکاری باشد ، سازمان همکاری مرا انتخاب کرده که سخنران آن روز باشم من نمی‌توانم جر بزنم و از طرف جمیعت راه نو صحبت کنم من این کار را نمی‌کنم .. بالاخره بعداز صحبت‌های زیادی که شد حالا من هم یک چیزی نوشته بودم برای آن روز که برای رفقای خودمان بخوانم اتفاقاً"

آن روز آن آقا گفت که نوشته دارید و اینها گفتم بله اتفاقاً "همراهم بود وقتی آمد بخوانم، آمد توی بعضی قسمت‌ها پیش مداخله بکند من مثلًا" نوشته بودم. مثلًا "زن ایرانی بازن هندی و ترک و پاکستانی چه فرق دارد می‌گفت این را نگذار، خوب یعنی چه . اصلاً" من نمی‌خواستم اجازه بدهم که او به مطالب ما مداخله بکند بهرحال بالاخره بجای رسید که گفتند اگر تا آن روز پروانه جمعیت‌سازمان همکاری رسید شما با اسم جمعیت‌سازمان همکاری صحبت بکنید اگر نرسید با اسم جمعیت راه نو صحبت بکنید و الا نمی‌شود . ما آمدیم به رفقا گفتیم از آنطرف من پاشنه ام را کشیدم برrom دنبال پروانه وجواب شهربانی . برفقا هم گفتیم که این جور قرار شده ، گفتند که ما موافقیم اگر واقعاً" نشد ، تو با اسم جمعیت راه نو صحبت کن . گفتم نه من پروانه را می‌گیرم . گفتم بشما که بمناسبت فعالیت جمعیت راه نودر زندان ؟ ماتوی شهربانی آبرویی داشتیم . رئیس شهربانی راه من می‌شناختم آن موقع برای همین کارها پهلویش رفته بودم . رفتم وقت خواستم "رفتم پیش رئیس شهربانی و گفتم آقا ما مدتیست که منتظر پروانه مان هستیم و اینجا مانده گفت چطور و اینها و گفت عجب این شما بودید ماخودمان جلویش را گرفتیم ندادیم ، گفتم بله این چهارده سازمان است که همه به ثبت رسیده اند و اینها گفت خیلی خوب ، هیچ چیز ، او مطلب را بمن لو داد گفت ماخودمان جلویش را گرفتیم ای بابا اینکارها چیه و اینها و فوری دستور داد که پروانه را بدھید . حالا امروز روز پیش از جشن است ما رفتم وحالا فردا که شاید هم صبحش بود شاید هم صبحش نبود؛ و الا صبح می‌باشی بمن رسیده باشد . ما رفتم تالار فرهنگ و همه کارها بودوا اینها . ما، هی دلمان شور میزند ساعت‌نگاه می‌کنیم که ببینیم چه شده حالا نمیدانم ساعت‌چهار یا چهارونیم قرار است مراسم شروع بشود؛ سه و سه نیم بود یکنفر از شهربانی آمد و پروانه را داددست من . حالا الان هنوز خانم ناصر نمیداند که قضیه چه هست. من یواشکی به همکارهای خودمان از سازمان همکاری گفتم که پروانه آمد . بعد دیگر آن دم آخر آمد و گفت که خوب خانم دولتشاهی از شهربانی که خبری نشد که پس شما با اسم جمعیت راه نو حرف میزندی . گفتم نه من با اسم سازمان همکاری حرف میزندم پروانه رسید . گفت عجب ، گفتم بله پروانه توی کیف است . هیچی آن زمان ملکه شریا آمد و ما جشن را برقرار کردیم و خانم ناصر هم صحبت کرد . مراسم جشن برگزار شد و من برای اینکه وزارت فرهنگ دست‌نبرد توی نطق و مجبورم نکنند که دست بزنم ، آن موقع دیگر من روایطم با آقای علاء خیلی خوب شده بود سرکارهای جمعیت رفته بودم ، موقعی که گاردن پارتی داشتیم ، دیده بودم که یک فیل آنجا هست توی گاراز سلطنتی وقتی آن پشت میرفتیم برویم باشگاه افسران . رفتم پیش آقای علاء که اجازه بده آن فیل را بفرستند توی گاردن پارتی ما ، و فرستادند . این جورها چند

بار رفته بودم می شناختم دیگر، فایمیل من بود می شناختم . من وقت گرفتم رفتم پیش آقای علّه گفتم چونکه چندروز دیگر مرا اسمی هست در حضور علیا حضرت و من قرار است که نطق بکنم گفتم که احتیاطاً " خوب است که نطق را بیا ورم که شما بینید، گفت خوب حتیماً " چیزی که شما نوشتید صلاح است و اینها . گفت خوب با وجود این خوب است که یک صحه ای از طرف دربار باشد . او هم نمیدانم خودش نوشته یا به شفا گفت ، شفامشا ور فرهنگی بود، که به نطق فلانکس ایرادی وارد نیست و ما پا شدیم و آمدیم . بعد که باز آن مدیر کل وزارت فرهنگ گفت خوب نطق چی و فلان گفت آن به تصویب دربار رسیده حاشیه اش هم امضاء شده . هیچی یکی از مثلاً " مسائلی که ما داشتیم این چیزها بود . بعد حالا چی شد که سازمان همکاری جمیعت‌های زنان مبدل شد به شورای عالی جمیعت‌های زنان . چون این سازمان همکاری را وقتی مادرست کردیم یک مقداری هم با همدیگر مشورت کردیم که آیا از ملکه ، از خواهرهای شاه دعوت بکنیم که ریاستش را قبول بکنند یانه . ما جنبه‌های مثبت و منفی اش را که سنجیدیم خانمها گفتند که فعلًا" نکنیم این کار را از یک جهت آنها یک پشتیبانی‌های می کنند از یک طرف ما یک تعهداتی بی جایی پیدا می کنیم . یا ممکن است بخاطر آنها یک اشخاصی بخصوص از مردمها مداخله هایی بکنند توی کارما ، پس بهتر است فعلًا" اینکار را نکنیم و صیر بکنیم یک خورده هم روی پای خودمان باشیم که نشان بدیم که ماخودمان زنها بدون یک حمایت خاصی توانستیم که یک تشکیلاتی را بدھیم . خانم ناصر که جمیعت‌هفده دی را درست کرد رفت و تقاضا کرد از والاحضرت اشرف که ریاست عالیه آن جمیعت را قبول بکنند ایشان هم قبول کردند . بعضی از جمیعت‌ها و بعضی از این خانمها گله کردند با شخصی که رسیدند که خوب والاحضرت چرا این جور می کنند چرا یک همچنین جمیعتی را ریاستش را قبول می کنند و اینها اگر هم میخواستند بکنند می باشیم یک چیزهای بهتری باشد بعلاوه ایشان مقامشان بالاتر است ، ایشان هر وقت بخواهند حمایتی از جمیعت‌ها بکنند می توانند بکنند، اتفاقاً " چند سال جلوترش من یک دفعه بوالاحضرت پیغام داده بودم یا حتی یک جای خودم با ایشان گفتم که خوب است شما بیا وید توی کارهای زنان و فلان و اینها، گفتند نه بابا مهرانگیز خانم من حوصله کارهای زنان را ندارم، قبلًا" جلوتر گفته بودند . حالا این بار نمیدانم چه شده بود خوب چند سال هم فاصله شده بود . آقای علّه این گله خانمها را بشاه میگوید . و میگوید که خانمها دیگر گله میکنند که والاحضرت ریاست عالیه آن جمیعت را قبول کردند . اعلیحضرت هم گفتند که بالا و الاحضرت نباید که تبعیض بکنند اگر قبول می کنند باید مال همه را قبول بکنند . مال همه را قبول بکنند یعنی سازمان همکاری را هم قبول بکنند . یکروز مادیدیم یک دعوی از ما شده از همه جمیعت‌ها مثل اینکه دعوت با اسم اشخاص بود ولی همه

آن آدمها بودند که توی سازمان همکاری بودند در سالن مدرسه پرستاری اشرف پهلوی . والاحضرت اشرف هم آمدند و گفتند که خیلی خوب خواستید که من ریاست را قبول بکنم متشکرم و قبول می کنم؛ و قبلاً هم یک صحبت هایی کرده بودند که همانجا یک انتخاباتی بشود ، حالا نمیدانم همان جلسه بود یانه . مثل اینکه اول گفتند من قبول کردم، باشد تا ترتیبات را بدھید، شاید هم یک چند نفر ما مسخر شدند که اساسنامه ای بنویسند یا بعد شد" یک مقدار هم والاحضرت با یک اشخاص مشورت کردند مثل متین دفتری یا همان علوی مقدم رئیس شهر باشی واشخاص دیگر که چکار بکنیم و کی هارا بیا وریم توی کار واینها و متأسفانه یا خوشبختانه دوشه نفرشان بوالاحضرت نظر داده بودند که مرا بکنند دبیر این تشکیلات . یک روز ایزدی بمن گفت که والاحضرت نظرشان اینست . گفتم بابا این خانمهای مسن تر هستند مثل خانم تربیت واینها باینها بر میخورد ، گفت حالا میخواهید خودتان بیا کنید و با والاحضرت صحبت کنید . یک روز قرار شد ما برویم پیش والاحضرت ، سعدآباد بود و گفتم خوب... گفت ولم کن مهرانگیز خانم اینها دیگر پیر شدند. من میخواهم یک کسی باشد که سن ش بخودم نزدیکتر باشدواینها و یک تحصیلات مدرن داشته باشدواینها و شما باید خودتان قبول کنید . بعدجلسه عمومی درست شد حالا قرار است که آن روز انتخابات بکنند . این قضیه هم بنظرم درز کرده بود . ایزدی بنظرم گفته بود به بعضی ها . که مثلاً همان خانم ناصر گفته بود که برای چه باید او باشد و گفته بود آخر او خانمی است لیسانسیه است دکتراست والاحضرت میخواهند که یک کسی باشد که معلومات جدید داشته باشدو خانم ناصر رفت بفکر این که در مقابل این یک کسی را پیدا بکند . وحورآسا شکوه که خوب اوهم لیسانسیه بودواینها اورا کشیده بود میدان که اورا جلو بیندازد . از طرفی هم بنظرم خیلی واسطه و فشار، چون خیلی لاید آشنا داشت به والاحضرت، که خود او دبیرکل بشود . خود او که خواسته بود با و گفته بودند که نمیشود برای اینکه آدم تحصیل کرده واینها باید باشد . بالاخره آن روز ما دیدیم که صحبت میشود پیشنهاد کنیدواینها ، اول والاحضرت گفتند که من یک کسی را میخواهم که این جور این باشد : دو سه تازبان بلد باشد، نمیدانم اقلًا" لیسانسیه یا دکتر باشد و به چیزهای اروپائی آشنا باشد ، خارج بوده باشد و نمیدانم از این چیزها . که بعضی ها می گفتند که این شرایط مثل اینکه می گفت، همین مانده بود که بگویید میخواهم مهرانگیز دولتشاهی باشد . خوب نمی خواست اسم بیاورد؛ اینها را که گفت بعد که رو کردند، بعضی ها خوب ، در صورتیکه از خیلی جهات شایستگی داشتند ولی می گفتند تمام این شرایطی که والاحضرت گفت در مانیست مثل خانم ضیائی که با و گفتند شما میخواهید، گفت این شرایطی که والاحضرت گفتند درمن نیست . بعد دوشه نفر دیگر و فلان واینها و یکی حورآسا را پیشنهاد کرد و یکی مرا پیشنهاد کرد و من دیدم

خیلی شلوغ شده اشخاصی را که پیشنهاد کردند یکی خانم ضیاء اشرف نصر را پیشنهاد کرد و خودخانم ناصر واپسینها و بعد من گفتم که اجازه بدهید من کنار باشم دیگران هستند بقدر کفايت . گفتند یک چند نفر پیشنهاد کنید که از بین اینها انتخاب بکنند . من دیدم خیلی شلوغ شد، گفتم اجازه بفرمایید که من معاف باشم خوب هست بقدر کفايت . والاحضرت گفتند به ! تو همان کسی بودی که من میخواستم حتی این جور هم یک خورده فهماندند . خانم ناصر بیشتر لجه گرفت . بالاخره این چهار نفر که اسمشان آمد میان یک نفر از آن وسط گفت که خوب هرچهار تاشان باشدند . والاحضرت گفت خوب . حالا فکرش را بکنید یک چهار نفر خیلی ناجوری ، ما قرار است که دبیر این شورا باشیم . هیچی آئین نامه ها نوشته شد و کمیسیون ها معین شدوا اینها گاهی هم والاحضرت صدا میکرد من میرفتم و راجع به اساس کارها صحبت میکردم چون والاحضرت خوب خیلی کارها کرده بودند ولی هیچ همچنین کارهایی نکرده بودند که اساس تشکیل زنها چه باشد و فلان واپسینها ، در جاهای دیگر چه هست و چه دیدیم و حتی ارتباط یواش یواش با سازمان های دیگر و ماشاء الله والاحضرت میدانیم که خیلی با هوش است دیگر و خیلی زود مسلط میشود بکارها . همین جور می نشست و البته خوب با کسان دیگر از جمله با متین دفتری واپسینها هم مشورت میکرد . کارهارا در واقع والاحضرت با من میکرد . امشب بود که چهارتا دبیراست . حالا مثلًا " توی دبیر خانه هم یک چیزی بود یک قراری هم آنجا گذاشت بودند خانم نصر هم میرفت آنجا یک کاری میکرد و خانم شکوه هم مثلًا " یک کارهایی میکرد مثلًا " ثبت را رفته بود او داده بودو امضاء کرده بود او امضاء میکرد بعد هم والاحضرت می گفتند که هیچکس یک نفری نباید امضاء بکند یک همچنین چیزی . حالا شورای عالی درست شد ، حالا با سازمان همکاری چکار بکنند قرار شد که بگویند آن در این ادغام بشود و نگویند که سازمان همکاری منحل میشود . سازمان همکاری در اینجا ادغام شد و همان جمعیت ها آمدند و یکی دو تا جمعیت هم اضافه شد، یکی هفده دی بود و یکی کانون بانوان یکی دیگرش را من نمیدانم چه بود که ما اول ۱۴ تا بودیم و بعد هفده تا . بعد یواش یواش یک جمعیت های دیگری هم اضافه شد . البته بعد به این فکر افتادند ... میدانید یک چیز " سریوشی " نبود بیشتر بعد سازمان زنان این کار را کرد برای اینکه هفده جمعیت ها زیاد بشود به روز ارتخانه ای گفتند یک جمعیت درست کنید . یا اصلاً طبیعی نبود یک عدد ای فقط می آمدند اسم بنویسند برای اینکه آنها گفته بودند از سازمان زنان و تشکیلاتی که والاحضرت در آن هست گفته اند که اسم بنویسید ، زنها هم کاری نمی کردند . یا همان های بودند که توی جمعیتها می بودند . به رحال اول تا مدتی که شورای غالی جمعیت های زنان بود والاحضرت کمیسیون بین المللی را خودشان ریاستش را گرفتند . بیشتر کارها پیش با من بود آن

کمیسیون بهر حال چون دبیر هم بودم . و آنوقت ما بواسطه حضور گزارش دادیم که ما عضو شورای بین المللی شدیم، قبلاً "سازمان همکاری بود آن موقع دیگر شورای عالی شروع شده بود ، گفت پس چرا بمن نگفته اید ، گفتیم شورای عالی هنوز تشكیلات معلوم نبود و دیر میشد اگر ما آن موقع مطرح می کردیم ، حالا رفتم و عضو آن جا شدیم حالا میخواهید ادامه میدهیم و اگر نه ، میگوئیم نیستم گفته شما باشید . به این ترتیب همکاری ما با شورای بین المللی شروع شد و از آن بعده من بتمام جلسات شورای بین المللی رفتم اول عضو یک کمیسیون بودم بعد عضو کمیسیون روایت بین المللی و صلح شدم بعد مشاور منطقه ای شدم . بعد در سال ۱۳۴۵ کنفرانس شورای بین المللی در ایران بود که "واقعاً" موفقیت بزرگی بود . خانمهای ایرانی بقدرتی لیاقت از خودشان نشان دادند در اداره این کنفرانس وهمه تشکیلات ش و اینها که هنوز دوستان ما و دوستان بین المللی ما صحبت آنرا می کنند و میگویند چقدر خوب بود و ما دیدیم که زنهای ایرانی چقدر لایق بودند . در آن اجلاس من نایب رئیس انتخاب شدم . و بعد از دو دوره که نایب رئیس بودم کاندید شدم برای ریاست شورای بین المللی . البته در سال ۱۹۷۰ که ما کنفرانس مان در تایلند بود در آنجا یک موردی پیش آمد که در آنجا پیشنهاد کردند که من رئیس بشوم ولی من قبول نکردم . اولاً فقط یک دوره بود که من در هیئت مدیره بودم دلم میخواست که بیشتر مسلط باشم . یک موردی بود که رئیس قبلی چون سه دوره رئیس بوده دیگر مطابق اساسنا مه نمی توانست که رئیس باشد یا دو دوره رئیس بوده نمی توانست دوره سوم دیگر کاندید باشد . دونفری هم که کاندید بودند استعفاء کرده بودند هر کدام بدلیلی . یک عدد ای هم داشتند یک بازی می کردند برای اینکه همان رئیس قبلی باشد . یک عدد ای نمی خواستند و چند نفر را که واجد شرایط بودند پیشنهاد کردند که یکی من بودم و یکی از همکارها یمان بود که خودش تایلندی بود پرسیم شاید هم بشناسیدش به ایران هم آمد و خیلی خانم خوبی بود . بعد از مدتی بودیم در آن موقع شورای خودشان با او موافق نبود در صورتی که ما در خود تایلند بودیم و برای او زمینه بود این بود که او هم قبول نکرد بمن که پیشنهاد کردند و من گفتم نه . یکی اینکه خوب اگر ما میخواستیم یک چنین کار پر مسئولیتی را قبول کنم قبلاً "با دستگاه خودم صحبت میکرم با والاحضرت صحبت میکرم که حمایت هایی که لازم دارم میشوم یانه . همین جوری که نمیشد که دن کیشوت وار برویم چلو . بخصوص چون پای والاحضرت در میان بود نمیشد که بدون نظر او کاری کرد . وتا اندازه ای هم میخواستم که یک مدت بیشتری باشم و ورزیده . ترشده باشم . همه آنها دیگر که رئیس شده بودند سالها بود که توی هیئت مدیره بودند . بالاخره آن سال اتفاقاً رئیس آن جلسه ای که خیلی حساس بود جلسه هیئت مدیره که راجع باین مطالب

می با یستی بحث بشود چون رئیس آن زمان ما خاتم شولر نمی خواست آن جلسه را خودش ریاست داشته باشد من که یکی از نایب رئیس‌ها بودم از من خواهش کرد که جلسه آن شب را اداره کنم . خیلی جلسه سختی بود چون خیلی بحث‌ها می‌شد و تا دو بعد از نصف شب ما جلسه داشتیم که بعد یکی از چیزهایی که بدنفع من بود می‌گفتند که چقدر خوب و بیطرفانه آن جلسه را من اداره کردم . بهرحال در سال ۱۹۷۰ من این را قبول نکردم . بعد در ۷۲ که کمیته "اکزکوتیف" (Executive ) در آمستردام تشکیل می‌شد در آنجا دوباره با من صحبت کردند گفتند خوب دیگر ما یکسال دیگر موقع انتخاباتمان است ببینیم کیها باشند و اینها من گفتم دیگر کی هست و رئیسمان گفت که تو آنجا قبول نکردی گفتم آنجا وضع پخته نبود حالا چیز دیگری است ، گفت قبول می‌کنی ما از خدا میخواهیم که تو قبول کنی . گفتم البته من باید بروم تهران صحبت بکنم با والاحضرت صحبت بکنم و اینها ولیکن خوب اگر شورای خودمان موافق باشد ممکن است . سازمان زنان بود . من آن وقت رئیس کمیسیون بین المللی بودم . من آمدم تهران و اول بوالاحضرت نگفتم چون دیدم تا بوالاحضرت بگویم می‌گویند بله بله قبول کنید . والاحضرت شش سال جلوترش می‌گفت تو چرا رئیس نشوی اگر رئیس نشوی باید نایب رئیس بشوی . گفتم نه والاحضرت حالا زود است ما حالا هنوز خیلی کارها داریم . در سال ۱۹۶۳ خودش آمد شرکت کرد والاحضرت در کنفرانس شورای بین المللی در واشنگتن . بعد من آمدم اول با آقای انصاری که قائم مقام والاحضرت بود صحبت کردم . گفتم ببینید این را نمی‌شود همین جوری قبول کرد کار پر مسئولیتی است کار پر زحمتی است کار پر خرجی است اگر ما میخواهیم باید همه این وسائل را فراهم بکنیم و بگوئیم که می‌کنیم . گفت بله خیلی جالب و خیلی اهمیت دارد و اینها ومن بوالاحضرت می‌گوییم ، گفتم اما باید جوری بوالاحضرت بگوئید که این چیزها یعنی قطعی بشود . والا آدم یک کسی را بیندازد میدان بعد از او پشتیبانی نکند کار خراب می‌شود . یک خورده هم خاطر جمع نبودم که سازمان زنان از من حمایت می‌کند می‌با یستی حمایت خود والاحضرت را داشته باشم . او بوالاحضرت گفت و خوش آمد و بعد مرا خواست رفتم و گفتم خوب والاحضرت شما ده سال پیش می‌خواستید ما رئیس بشویم ، زود بود آن موقع ، حالا وقت شده . گفت بله حتماً " باید دنبال بکنید خیلی خوب است و حالا در این ضمن هم خودش بیشتر با شورای بین المللی آشنا شده بود در خیلی جاها که رفته بود میسر شولر را دیده بود . توی سازمان ملی میرفت اینها را میدید آن سالی که کنفرانس در ایران بود خودش علاقه پیدا کردو عقیده پیدا کرده بود بشورای بین المللی و اهمیت میداد . بعد به انصاری گفت بسا نخست وزیر صحبت بکند که برای من بودجه انتخاب بکنند و بمن گفتند که پیشنهاد بودجه بده و از دو سه ماه جلوتر هم دفتر من دائز شد توی سازمان زنان پایتحت

برای من آمد و شدش راحت‌تر است. آنجا دو تا اطاق برای من اختصاص داده شدو  
والاحضرت گفتند یک جا بگیر یا یک جا اجاره کن، گفتم بیخود خرج تراشی بکنیم  
چکارکنیم من جائی نمیخواهم برای من دو تا اطاق بس است. من اصلاً عقیده ندارم  
توی این جور کارها آدم زیاد خرج بکند، یک مبل های خیلی ساده ای هم انتخاب  
کردیم گرفتند برایمان، و شما واردید آن موقع بودید توی سازمان زنان؟

سوال : بله

خانم مهرانگیز دولتشاهی : و یکی دونفر هم منشی انتخاب کردیم . اول که می  
خواستم آن خانم ارمنی اسمش چی بود؟ خیلی خانم خوبی بود ، نیز بمن او را  
پیشنهاد کرده بود ، یک خانمی بود ارمنی خیلی با سواد دوشه تا زبان میدانست ،  
توی بانک ملی کار میکرد قبلاً "بازنسته شده بود . خیلی خوب ووارد، توی موقع  
کنفرانس تهران آن کنفرانس شورای بین المللی من این‌ترا شناخته بودم که از طرف  
سازمانهای ارامنه معرفی شده بود . من با او صحبت کردم و خیلی بدردمیخورد . د ر  
واقع دفتر مرا او متشكل کرد . او یک فکری کرد گفت من بشما یک پیشنهاد میکنم  
او لیلی زند را پیشنهاد کرد گفت منشی دائمی تان او باشد منهم میروم و میآیم .  
من حقوق نمی خواهم می آیم کمک میدهم باو و بعضی کارها را کمک میدهم فقط یک  
پول ایاب و ذهاب بمن بدھید . ما هم قرار گذاشتیم مثلًا" یک کرایه تاکسی باو می  
دادیم ولی منشی اصلی لیلی بود که ..... به کنفرانس وین هم آمدند ، در موقع  
انتخاب من بریاستم آنها هم بودند . بعد یعنی چندماه ، بعدش متسافانه خانم  
چی چی یان فوت کرد بعد لیلی یک مدتی بود و رفت بعد ما یک کس دیگری گرفتیم  
بعد یک منشی فارسی هم گرفتم چون در خود ایران من مقداری مکاتبات فارسی  
داشتیم یک نفر هم فارسی گرفتم . واقعاً یک دوره خیلی جالبی بود برای اینکه  
ایران واقعاً یک موقعیت خوبی پیدا کرده بود در مجامع بین المللی . واقعاً  
هم والاحضرت مرا قبیت میکرد همه اشخاصی که می آمدند هر دفعه چندین نفرمی آمدند  
به کنفرانس ها اشخاص خوبی را انتخاب میکردند که می آمدند به کنفرانس ها و در  
کمیسیون ها شرکت میکردند ، توی جلسات شرکت میکردند و برای وین هم والاحضرت  
سفارش کرده بودند چند نفر بروید و اهمیت بدھید و اینها ، خیلی ها آمده بودند .  
خانم افخمی هم آمده بود نیر هم آمده بود . نیر که خودش خیلی علاقه داشت و مخصوصاً  
دلش میخواست آنجا که من حالا یکروز بشما نشان میدهم عکسها ؎ی که از جلسات وین  
داریم و نیر آمده گل میزند بسیته من و رئیس قبلی . بعد فعالیت هایمان ادامه  
پیدا کرد ، در دوران ریاست منهم در شورای بین المللی از لحاظ کارهای بین المللی

که شورای بین المللی در آن شرکت داشت خیلی جالب بود سازمان ملل رفته بدهیدن "کورت والدهایم" رفتیم برای کارهایی که مربوط به زنان بود دو سه تاسازمان زنان بودیم که پیشنهاد سال زن را دادیم، بعد به مکزیکو رفتیم برای یک همکاری هایی هم هست بین سازمان های زنان غیر دولتی که با سازمان ملل همکاری دارند چون میدانید اینها همه مقام مشورتی دارند و در خلال این جریان ها که البته پیش از ریاست من بود زمان مسیزشولر بود مقام مشورتی جمعیت شد و رای بین المللی از "کاته گوری" (Category) ب رفت، حالا شده یک، و دو شد "کاته گوری" یک، که دیگر خوب خیلی اهمیت داشت و همین... این اصل که میدانید، یعنی سازمان های غیر دولتی، یک سازمانی هست، "ویمن نان گا ورمنت سال آرگانیزیشن" (Women Non Governmental Organization)، که بود از چندین سال پیش آن هم مادام "لوفوش" رئیس شورای بین المللی، زمانی که رئیس شورای بین المللی بود که شاید الان بیست و چند سال پیش بود این را بوجود آورده بود که رئیس های این سازمان های بزرگ بین المللی سالی یکبار دور همیگر جمع بشوند برای اینکه یک تبادل نظرهایی بکنند بخصوص برای کارهایی که با سازمان ملل میخواهند داشته باشند هم‌هنگ بکنند. و این را همیشه گذاشته بودند قبل از جلسات "اکوسوک" چون در واقع مقام مشورتی این سازمان های غیر دولتی با شورای اجتماعی و اقتصادی است و هر وقت که اجلاس این شورای اجتماعی و اقتصادی در زن بود یک دو روز زودتر روسای این جمعیت ها که میخواستند در آنجا شرکت بکنند میرفتند و این اجلاس خودشان را تشکیل میدادند. پیش از این که من رئیس بشوم "میسز شولر" بیک جلسه مرا بجا خودش فرستاد برای اینکه با این کارها وارد بشوم. اتفاقاً آن سالی که من رئیس می شدم ریاست این جلسات با شورای بین المللی بود و آن سال دو دفعه تشکیل شد یک دفعه در نیویورک و یک دفعه در زن. به حال فعالیت زیادی و فعالیت خیلی جالبی بود چه از لحاظ کارهای بین المللی زنان جالب بود چه از لحاظ زنهای خودمان. (پایان نوار ۵)

#### شروع نوار ۵ ب

سوال: شما که در سازمان های بین المللی فعالیت داشتید همکاری نزدیک بـ خانم های فرنگی؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی: بله فعالیت نزدیک داشتم داخلش بودم

سوال: داخلش بودید هم توی ایران، همکاری خانمهای فرنگی بیشتر یعنی فکـر

می کردید که فرق میکند یعنی احساس همکاری بیشتری می کردید و فکر میکردید که آنها همراه ترنده اینجور که الان فرمودید که خانم شولر شمارا فرستاد برای اینکه بروید ببینید که جلسه چه جور است . حالا چه احساس می کنید یعنی می توانید مقایسه کنید .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : ببینید بطورکلی نمی توانیم بگوئیم که صدر صد خانم های فرنگی همکاریشان بیشتر است . چون مثلاً من در اینجا در فرانسه می بینم که بین خود خانمهای فرانسوی چقدر نبودن همکاری هم وجود دارد یا یکی را "پوسه" می کنند و یکی یکی دیگر امیخواهد و برای همدیگر کارشکنی هم می کنند ولی از طرفی در کل تشکیلات خوب بیشتر حسن همکاری داشت مثلاً مسیز شولر وقتی که قرار بود من رئیس بشوم مقدمتاً از یکی دو سال پیش سعی میکرد مرا به خیلی جاها بفرستد ، ولی یک چیزی هم هست ، او بهره حالت خیلی کارهارا به نایب رئیس ها رجوع میکرد چون خودش که نمی توانست همه جا برود . واقعاً خیلی کار مشکلی است اگر رئیس بخواهد خودش همه اجلاس ها برود ، به نسبت موضوع هائی که بود ، من مثلاً در سال ۱۹۷۵ یک سمیناری بود مربوط به حقوق بشر در مسکو ، خواسته بود که من از طرف شورای بین المللی بروم وقتی من در ایران گفتم اصلاً از طرف ایران والاحضرت ... چون آن موقع این هیئت ایرانی حقوق بشر در سازمان ملل رئیش والاحضرت بود خودشان نمی خواستند بروند مرا معین کردن که از طرف دولت ایران بروم . اتفاقاً در آن اجلس هم از نظر ما ایرانی ها جالب بود چون مرا "راپرتور" انتخاب کردند ، مخبر اجلس انتخاب کردند . راجع به رکدام از اینها خیلی حرف میشود زد خیلی مطلب هست ، ولی خوب مثلاً ممکن است یک جائی هم پیش آمده باشد در دوران ریاست من مثلاً همان مسیز شولر یک مردمی مثلاً می توانسته بمن یک کمی بدهد نداده باشد ، ولی مثلاً در خود ایران خوب کسانی بوده اند که واقعاً ما یک عده ای بودیم در شورای عالی که پشت همدیگر بودیم و همه جور به مدیگر کمک میدادیم . مثلاً وقتی که شورای عالی جمعیت های زنان درست شد و سازمان همکاری بهم خورده بود ، یک عده ای از ما که واقعاً علاقمند بودیم اساس کار حفظ بشود ، برای این که بتوانیم از خارج اینجا را حفظ بکنیم و نگذاریم که لطمہ ای با آن بخورد بدون اینکه اشخاص دیگر بدانند ، شش هفت نفر بودیم از جمعیت های مختلف ، که خودمان بین خودمان جلسه می گذاشتیم مثلاً یکیش نیز خودمان بود ، خانم ابتهاج سمیعی ، خانم یگانگی بود مهری آهی بود بنظرم خانم بیژن بود . یعنی ما خارج مرتبه .. چیز نبودیم کسی زیر زمینی نمی کردیم ولی در واقع فکرمان این بود که دائماً مراقب این دستگاه باشیم و بیکشکی هم از خارج سعی بکنیم که نمیخواهم بگویم که والاحضرت را اداره بکنیم ولی با آن معنی که مانع آن اثراتی بشویم که ممکن بود از خارج بوجود بیاید

که موجب اعمال نفوذ بشود و خوب اینها "واقعا" برای علاقه بکاربرد که ما این کار را میکردیم برای علاقه به حفظ تشکیلات . مثلا" این عده خیلی با همدمیگر متعدد بودند . ولی خوب مثلا" یک خانم ناصری هم پیدا میشد . ولی خوب بعدها البته من چون خیلی طولانیست دوران فعالیتم من هردو را خیلی دیدم هم نهایت همکاری و حسن نیت را دیدم هم کارشکنی را وحشادت و رقابت را و از این جور چیزها را دیدم هم در ایران هم در خارج . "واقعا" بی انصافی است اگر بگوئیم که در خارج نیست ، البته کسانی که در یک ردیه ای از کار و فعالیت هستند که با این سازمان های بین المللی می آیند اینها طبعا" یک آدمهای منزه تری هستند . دیگر اینها با یک بلندنظری بیشتری با همدمیگر همکاری می کنند ، وقتی که ما فکر می کنیم از هفتادو چند کشور نمایندگانی می آیند باینجا . من یک چیزی که خیلی "واقعا" رویم اثر گذاشته این چند سالی که من الان از این ۵ سال با جلسه های شورای بین المللی نمیروم خیلی بمن محبت می کنند در غیاب من ، همه می آیند احوال مرا می پرسند سراغ می گیرند سلام میرسانند برايم ، آدرس را پیدا می کنند برایم نامه می نویسند یا این چیزهای را که راجع به زنان ایران میخواهند برای من در نامه می نویسند و اظهار تاسف می کنند از این جریان ها واينها ، که اينها خودش البته یک محبت ها و یک صمیمیت هایی است که "واقعا" با این آسانی ها بوجود نمی آيد .

سؤال : آنوقت چطور این شورای عالی تبدیل شد به سازمان زنان ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : آها ، والاحضرت بعدا زاینکه خوب یک مقداری زیادی شروع کردند به مسافرتهاشی بعنوان رئیس سازمانهای زنان مثلا" فرض کن می رفتند به لهستان دعوت میشدند . آنجا مثلا" می آمدند می پرسیدند سازمان زنان تا چند تا عضو دارد ، می گفتند سه میلیون . خوب آنجاها توی این ممالک کمونیستی تمام تشکیلات کارگری همه را یک کاسه می کنند برای اینکه رقم هارا ببرند والاحضرت هم روی آن بلند پروازی که برای ایران و ایرانی و سازمان زنان داشتند تشکیلات ما که آن موقع اسمش سازمان نبود دلشان میخواست که خوب اینجا هم خیلی زود جلو برود . بعد می آمدند می گفتند این کار را بکنند عضو زیاد بکنید ما هم خوب مقتضیات ایران را میدانستیم با ایشان می گفتیم که یواش یواش میشود باید یواش یواش مرد م تشویق بشوند که بیایند بازور نمیشود زنان را آورد ما هم که حقوق نمی دهیم خوب یواش یواش یک تدبیرهای اتخاذ می کنیم . یواش یواش حوصله شان سرمیرفت با این فکر افتادند که یک کمیسیونی را مأمور بکنند که مطالعه بکنند که چه کارهای میشود کرد که این تشکیلات وسعت بیشتری پیدا بکند . یک کمیسیونی بودکه سه چهار تا

خانم و سه چهارتا آقا . من یادم است خانمها یش مثل اینکه نیر هم بود، من بودم نیر بود، شاید مهری آهی بود، خانم پارسا بود یادم نیست ، فرنگیس یگانگی هم بود یا نبود . دوشه تا آقا بودند ، فریدون هویدا بود، یادم نیست مجیدرهنما هم بود یا نه، و احسان نراقی بود سه تا آقا بودند که گاهی بودندوگاهی نبودند که مشورت میشد که چکار بکنیم که یک وسعت بیشتری این چیزها پیدا بکند و یک مقدار هم می گفتیم که در جاهای دیگر هم در این جور شوراها جمعیت‌ها هستند جمعیت‌ها هستند که باید تقویت بشوند باید تدبیری بکار برد که مردم باین جمعیت‌ها به پیوندند منتهی هرکس بهرکدام که میخواهد بیشتر برود باین ترتیب عضو شوزا هم زیاد میشود، از یک طرف می گفتند خوب ممکن است کسانی باشند که توی این جمعیت‌ها بخواهند بروند ولی توی شورا بخواهند بیایند پس خوب است که عضو فردی هم بگوید این خودش یک مسئله ای میشد که متناقض میشد یعنی اگر عضو فردی را تشویق می کردیم بدلیل اینکه خوب شورای عالیست و رئیسیش والاحضرت هست و اینها میرفتند آنجا پس جمعیت‌ها خالی میشد الیته همه نمیرفتند ولی بالاخره جمعیت‌ها تعییف میشدند. اگر که میخواستیم که جمعیت‌ها را تقویت بکنیم دیگر نمیشد که عضو فردی باشد یا نمی بایستی به عضو فردی زیاد فشار بیاوریم ، می بایستی بگذاریم بطورعادی که بیایند جلو آنوقت هم عضو فردی توی بعضی از کمیسیون ها . بهر حال نمیدانم شاید حالا بعضی ها بودند بعضی آقا یانی که نظرشان این بود که "اصلًا" باید همه جمعیت‌ها یکی بشوند ، باید جمعیت‌ها را منحل کرده و فقط یکی باشد . یک خورده هم این فکر بوا لاحضرت تلقین شد . چون ما توی بعضی از جلساتی که یک وقتی بعضی از آقا یانی که بوا لاحضرت نزدیک بودند مثلاً" دکتر آشتیانی که بودند می دیدیم که از این حرفهای گفته میشد از طرفی شهرستانها هم شروع شد گرچه عده زیادی نبودند ، شورای زنان بود یکی دوچار در شهرستان شعبه داشت و جمعیت راه نو، شاید بعضی از اقلیت‌ها ، اقلیت‌ها و اینها والا آن جمعیت‌های دیگری نبود که بگوئیم در شهرستانها با هم همکاری نکنند و اختلاف بیفتند . بهر حال این فکر در والاحضرت یک خورده تقویت شد آنوقت بعضی ها هم گاهی والاحضرت را تیرشان می کردند . مثلاً" می آمدند می گفتند فلانجا رفتیم اسمی از شورای عالی نبود ولی جمعیت راه نو خیلی فعال داشت . درست است ، پیش ایشان می گفتند که چرا باید جمعیت راه نو باشد و شورای عالی نباشد . بالاخره در این کمیسیون آمدیم و مقداری مطالعه کردیم و گزارش نوشتم ، آقا نراقی که حس میکرد والاحضرت یک چیز دیگری دلش میخواهد رفت و یک چیز دیگری پیشنهاد داده والاحضرت دستور دادند که در تمام شهرستانها شعب جمعیت‌ها تعطیل بشود و فقط شورای عالی باشد خوب ما دیدیم دیگر چکار کنیم نمیشود که بگوئیم نه . بیشتر از همه هم به جمعیت راه نو لطمه میخورد . در شهرستانها پس

شد فقط شورای عالی، این برنا مه واينها که تهيه شد و قرار شد که يکي اسم عالي و فلان واينها را بردارند و يك چيز عادي باشد که مال همه است و مال زنهاست و فلان واينها و قرار شد که اسمش باشد سازمان زنان واينها را حالا همه توافق كرده بوديم ولی اينکه باين شكل باشد همان سالي بود که قرار بود کنفرانس شوراي بين المللي درتهران تشکيل بشود، خانم ضيائی دبیرکل بود. خانم سماعيان بنظرم دبیر دوم بودو خانم ضيائی بوا لاحضرت گفت که والاحضرت هر تغييري که ميخواهيد بدھيد الان نديھيد بگذاريid اين کنفرانس برگزار بشود با همین عده اي که هستند و آمادگي دارند آنوقت بعد هر تغييري ميخواهيد بدھيد. برای آن کنفرانس هم واقعا "زحمت کشideh شد يك هيئت ۵ نفری بوديم ، من بودم، نير ابتهاج سمیعی بود که عضو کمیته اجرائی بود . بعد عده زیادي را هم آماده کرده بوديم برای انواع کارها و رسیدگی ها و تمام اين گيشه ها تويش خانمهای ايراني ، دخترهای جوان نشته بودند و فشنگ کار ميکردند جواب ميدادند، بكارهای همه رسیدگی ميکردند . کنفرانس دروزارت خارجه بود . مثلا" اين از آن چيزهای بود که والاحضرت وقتی که می گفت ميدادند، والاگر يك سازمان عادي بود و ميخواست وزارت خارجه را بدھند حتما" نميادند دولت بودجه گذاشت برای اينکار ، و ما قریب صد نفر خانم را از شش ماه پيش تربیت كردیم برای اداره کردن اينها . مثلا" يك از چيزهای که ما توجه کرده بوديم اين بود که يك تعليماتی راجع به خود مملکت ايران باينها بدھيم که هر کدام يك چيزی نگويند. مثلا" آنوقتها يك خارجي از يك نفر می پرسيد جمعیت ايران چقدراست ، او يك چيزی می گفت ، يك کس دیگر يك چيز دیگر میگفت . مثلا" کلاس های براي شان ترتیب داده شده بود از کارشناس ها مثل مثلا" آقای مصطفوی که می آمد و مثلا" راجع با ايران باستان و خيلي از مشخصات ايران براي شان صحبت ميکرد برای اينکه اينها واقعا" کاملا" آمادگي داشته باشند برای پذيرائي از خارجي ها . هر کس می آمد ميرفتند فروندگاه پيشوار زش ، از پيش تعیین ميشد که کي هتل ميرود ، کي خانه اشخاص ميروند، ميهمانی از شان كردیم واينها ، خيلي مراسم خوبی بود . خواهش كرده بوديم نخست وزير يك ميهمانی کرده بود از شوراي بين المللي و توی کاخ گلستان هم که خود والاحضرت دعوت كردند ، يك دعوت من توی خانه ام كردم. من تازه انتخاب شده بودم به نایب رئيس و خوب حقش بود چون همه کاره چيز هم بودم و نماینده اصلی ايران در شوراي بين المللي بودم ، يك شب خانه ام دعوت كردم البته جا نداشت که از همه دعوت بکنم فقط هيئت مدیره قدیم وجدید بودند ، يك عده بودند که حالا ميرفندو يك عده بود که انتخاب ميشدند بهرحال اين خيلي پيشنها دخوبی بود که خانم ضيائی داد که هر کار که ميخواهند بکنند بعد از اين باشد . بعد ازاين هیچی ، اعلن شد و که سازمان زنان ايران درست ميشود و درتهران جمعیت ها هستند می توانند فعالیت

بکنند و عضو اینجا باشند . ولی در شهرستانها فقط سازمان زنان باشدوهمه ادغام بشوند در سازمان زنان . اینجا دیگر شروع این بود که یک مقدار جمعیت ها تضعیف شدند . چونکه سازمان زنان دیگر باین فکر بود که جنبه های دیگر را تقویت بکنند . عضو فردی زیاد بشود ، سازمان زنان دروزارت خانه ها درست بشود یا حتی به بعضی ها می گفتند شما پزشک هستید چرا توی فلان جمعیت هستید؟ شما باید بروید تسوی جمعیت پزشگان بعد از هم بآنجا میرفت و هم توی جمعیتی که عضو بود سست می آمد و دیگر نمیرفت . حالا یک کارهای بود که شاید فکر می کردند اینجوری بهتر است ولی یک خورده هم اشتباه بود این بود که با این ترتیب سازمان زنان ایران درست شد که طبعا " در تهران همان جمعیت ها و همان خانمهای هم در آن کار میکردند این ۴۵تا . این دیگر موقعی بود که ما وکیل بودیم و در این موقع که اینها آمده بودند یکی از سرفرازی های ما این بود که زنها حقوق سیاسی بدست آورده اند و در آن موقع سه سال بود که مانع این نباشد، مجلس بودیم .

سؤال : شما شرکت داشتید توی آن تظاهراتی که برای بدست آوردن حق رای زنها انجام دادند .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : من در تما مراحل بودم ولی تظاهرات خیابانی مانکردیم نه حال آن را باید حسابت برایتان تعریف بکنم که از چه جاهای شروع شد و چه جوری ماعمل کردیم و چه فرقی با سایر کشورها داشت و این که آن فرق هارا داشت دلیل این نمیشود که زنها ایران فعالیت نکردند . قضیه این را که می گفتیم این بود که دیگر مبدل شد بسازمان زنان ، آنوقت سازمان زنان هم باز در مرافق مختلف تغییراتی کرد با آمدن و رفتن دبیرکل ها یک مقداری هی کارش و سیاستش و اینها در باره جمعیت ها تغییر میکرد . مثلاً یک زمانی یک کسی را مامور جمعیت های پایتخت کردند که اصلاً خودش مخالف جمعیت ها بود و این خوب کار جمعیت هارا پیش نمی برد البته او ظاهر نمیکرد زیاد ، ولی عقیده نداشت . خودش از آن آدمهایی بود که عقیده داشت همه باید یک کاسه بشوند .

سؤال : کی بود آن خانم؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : .....

سؤال : نمیخواهید بگوئید .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بهر حال حالا میدانید من کاری به شخص ندارم من مسائلی را میگویم ممکن است کسانی که دست اندر کار بودند الان این حرفهای مرا بشنوند بعضی هایش را خوشان نماید ولی من واقعیت را دارم میگویم چونکه من مثل بجهه خودم می بینم تمام این چیزها را ، سالها از نزدیک با اینها در تماس بودم و یک کاری بوده که دلم میخواسته که پیشرفت بکنند نظر هم بهیچ شخصی نداشتمن اگر می بینم که فلانکس مثلا" درجهت پیشرفت زنها کار کرده میگویم اگر هم می بینم یک کسی کاری کرده شاید هم حسن نیت داشته، خانم ناصر نمیخواسته که کار زنها خراب بشود ، ولی خوب یک کارهای میکرد که بضرر زنها بود . یک سالی هنوز همان شورای عالی بود خوب مانها هم دور و دور ولاحضرت می گفتیم که خوب است که در مجامع سازمان ملل از زنها بفرستند چون خوب میدانید که آنجا در هیئت ها از زنها بوده اند و بعضی از کمیته ها بود که اصلا" زنها میرفتند . یک دفعه یکی از اعضای وزارت خارجه بمن گفت که در کمیته سوم سازمان ملل همه خانمها هستند من خجالت میکشم وقتی مانها میرویم فقط مال ایران و مال یکی دو تا از کشورهای عرب است که نماینده اش مرداست . بعد ما بواحد ایجاد کرده بودیم و واحد ایجاد هم گفتند برو وزیر خارجه را ببین . "ضمنا" هم با هم دیگر صحبت کرده بودیم که می گوئیم که نظر والاحد ایست که کسی که میرود اینجور و این جور واجد شرایط باشد، یعنی نمیخواهیم همین جوری بصرف هوس که یک زن ببرود . بعدها واحد ایجاد هم گفتند و برای من وقت گرفتند من رفتم پیش آقای آرام و گفتم که والاحد ایشان ایست که در هیئت هایی که بسازمان ملل میرود همین جور که از سایر جاهای هم میروند ، میخواهند یک خانمی هم ببرود گفتم والاحد هم نظرشان ایست که کسی که میرود ایشان را باشد ، معلوم ایشان باشد زبان این جور بداند و با مجامع بین المللی آشنا باشد ، خارج بوده باشد مدتی و اینها و اگر شما شرط اضافه ای دارید باین اضافه کنید گفته این شرایطی که والاحد میگویند دیگر کامل است . بعدحالا یک سری اسم هم داده بودیم ، من گفته بودم بواحد ایجاد سه چهار تا اسم بدھیم که از بین سه چهار نفر وزارت خارجه خودش انتخاب بکند . آقای آرام گفتند که بین اسم هایی که والاحد داده اند این اسم شما هم هست، اگر شما انتخاب نشوید چکار میکنید . گفتم من تمام اطلاعات و مدارکی را که دارم ، چون من قبلا" بطور مستمع آزاد بمه کمیسیون مقام زن رفته بودم و خیلی چیزها از سازمان ملل ، این بروشورها و اینها را داشتم گفتم من تمام این بروشورها را در اختیار آن شخص میگذارم و هر اطلاعی بخواهد در آن حدودی که من دارم در اختیارش میگذارم . گفت خوب خیلی خوب . بعد گفت خوب شما یک دیداری هم از آقای دکتر اقبال بگذرد خوب ایشان نخست وزیرند و در یک

همچنین مسئله‌ای باید نظر بدهند . ما هم وقت خواستیم و رفتیم پیش دکتر اقبال و صحبت کردیم واينها، و دکتر اقبال گفت شکه با با اينها چه واينها و اين جمعیت زنها واينها دکان شده برای خانمها ، نميدانم آن یکی بباید ، حالا من می دیدم اين چيزهایی که میگويد اشاره اش به جمعیت هفده دی است ببایند اصلاً "صلاحیت خیلی کارها را ندارند می آيند وارد اين کارها میشوند و فلان واينها و خیلی هم دکتر اقبال معمولاً" خدا بيا مرز عادت خودش يك نفری هی صحبت میکرد . يك چيزهایی که گفت ، من ديگر خیلی لجم گرفت گفتم که متأسفانه آقای دکتر اقبال خودتان تصدیق بفرمایید که آنهایی که واجد شرایط کمتری هستند بیشتر از طرف مقامات حمایت میشوند. چون خانم ناصر راهم خود این حمایت میکرد، نميدانم با شوهرش دوست بود ، چی بود ، که به اين خیلی رو میداد یا شاید هم میخواست کارماهارا عقب بزند گفت که من مخالف پیشرفت زنها نیستم من خودم زن فرنگی است در صورتی که هیچ دلیل نمیشود خیلی ها زنشان فرنگی است و هیچ عقیده‌ای هم ندارندو گفتم که ما چيز غیرعادی نمیخواهیم ، خانمهای میخواهند خدمتی بکنند، کاری بکنند، والاحضرت هم در زمینه اينکه میخواهند زنها پیشرفته بکنند و پیشنهادشان هم اينست که حتماً کسی که صلاحیت کاری را ندارد نرود ، بعکس برای کاری اگر میخواهید انتخاب بکنید ، اگر آدمی صلاحیت دارد، ما داریم، پیشنهاد میکنیم، اگر نداریم صبر میکنیم تا داشته باشیم . دیدم که نه روحیه اش این نیست که بخواهد ... حالا من آن موقع بعد شنیدم که آن موقع يك كنفرانس بانک بين المللی يك همچو چيزها بود که مثلاً ممکن بود خود آقای ناصر صلاحیت این را داشته باشد که برود که سالها رئیس بانک ملی بود، وزیر دارای بوده واينها ولی خانمش که ديگر نمیتواند برود که اطلاع بانکی و پولی واينها که ندارد . اين رفته بود پیله کرده بود که مرا بفرستید برای کنفرانس بانک بين المللی . خوب ببين آخرا ينجور کارها را می کردند. ولی خوب آن آقای نخست وزیر هم که آنجا نشسته می بیند که آن پیشنهاد با اين که من يَا خانم آهی را بفرستند بسازمان ملل خیلی فرق دارد . بهرحال روی موافقی نشان نداد ما هم آمدیم بوا لاحضرت گفتیم که این مثل این است که دلش نمیخواهد . آن موقع نشد و نفرستادند ولی بعدها خوب اين کارها شد . چه شد که اينرا گفتم ؟ .... يکی از جاهایی که حقش بود برویم کمیسیون مقام زن بود . کمیسیون مقام زن عضویت‌ش می چرخد مثل تمام تشکیلات سازمان ملل ، آن ۵ تا عضو اصلی همیشه هستند، کشورها ی دیگر می آیند و دوسال بدو سال عوض میشوند مدتها بود که ایران تقاضای عضویت کمیسیون مقام زن را نکرده بود . يك زمانی بوده خیلی سال پیش و يك دفعه هم خانم فیروز رفته بوده ، يك دفعه در سال ۱۹۶۰ بود که من گفتم که حاضرم بروم آنجا بعنی بوا لاحضرت گفتم که اگر اجازه بدھید من میروم دا وطلبانه میروم بعنوان ناظر.

چون وقتی که آدم عضو نیست میتواند ناظر بفرستد. والاحضرت گفتند خوب برو دستور هم دادند که آنجا مرا معرفی کنند . من آنجا رسیدم و سفارت مرا معرفی کرد، من بعنوان ناظر رفتم به کمیسیون مقام زن . خوب اینها خودش اهمیت داشت آدم یک اطلاعاتی پیدا میکرد می آمد می گفت یک عده ای را آماده میکرد که بعنوان عضو واقعی بروند . اتفاقاً یک کاری هم من آن روز کردم ، جزو ناظرها من بودم و کشور عراق بود و اطربیش ، نماینده اطربیش یک آقا بود . مال عراق یک خانم بود که خانم واردی هم بود، بعد شنیدم خیلی جاها توی مجتمع بین المللی همین را می فرستند. خوب خیلی از کشورها خیلی آدم نداشتند ، یکی دوتا داشتند همه جا همین همارا می فرستادند و آن موقع هم خیلی جاها که هی والاحضرت به یکی دوتا از ما می گفتند، ماهی گفتیم بگذارید یک عده جوانتر هم در خلال این مدت بیایند و وزیریه بشوند. مثلًا بعضی ها بوا لاحضرت میگفتند نگذارید چند نفر بروند یک کمیسیون یا بیک اجلس . من می گفتم بر عکس بگذارید چند نفر بروند که آن تازه کارها هم یادبگیرند. الی البد که خانم دولتشا هی نیست خانم آهی نیست اینها هم باید یواش یسووا ش بیایند توی کار . به نماینده اطربیش که یک آقا بود گفتم که چطور شما یک خانم نفرستادید اینجا . فردا یا پس فردا یش من دیدم یک خانمی آمد که اتفاقاً من میشننا ختمش از شورای بین المللی گفت تو باعث شدی که من آدم . گفتم چطور ؟ گفت : گفتی چرا خانم نفرستادید و آقا آمده او هم تلگراف زد به وین که نماینده ایران یک خانم است " آبرور " بمن میگوید چطور نفرستادید ، آنها هم فوراً " مرا فرستادند . او هم خانمی بود که البته سابقه این جور کارها را داشت . بله بعدها هم دیگر به اجلس های رسمی هم ما رفتیم یکدفعه هم کمیسیون مقام زن در ایران تشکیل شد و آن که رئیس هیئت ایرانی والاحضرت بود و چند نفر از مها بودیم عده بیشتری هم بودیم چون در ایران بود . خانم اردلان بود، خانم آهی بود ، خانم ..... آن خانمی که توی سازمان برنامه بود و اولین مدیر کل شد : خانم نحوی . نحوی بود یا محبو

سؤال : خانم نحوی بود که مثل اینکه توی وزارت خارجه بود .

خانم مهرانگیز دولتشا هی : نه، سازمان برنامه بود . اولین زنی بود که مدیر کل شد در ایران در سازمان برنامه . خوب دوشه تا از آقایان بودند که همراه والاحضرت بودند و کارها یشان را میکردند . آن اجلس هم خیلی خوب در تهران برگزار شد بهرحال دیگر ادامه پیدا کرد و همینطور هم که خودمان میدانستیم و امیدوار بودیم ..... آنوقت خیلی خانمها بودند که خارج از شورای عالی و سازمان زنان خودشان فعالیت

بین المللی داشتند بمناسبت کارهایی که داشتند . مثلا" همان هایی که در اتحادیه بین المللی بودند خودشان میرفتند و می آمدند ، خانم فیروز تا مدتی میرفت و می آمد و نایب رئیس شد در آنجا . بعد مثلا" ستاره فرمانفرماهیان بمناسبت مدرسه خدمات اجتماعی در سازمان های بین المللی خدمات اجتماعی میرفت و می آمد او هم بنظرم تا نایب رئیس رسید . خانم منوچهریان که عضو اتحادیه زنان حقوقان بود در اتحادیه بین المللی زنان حقوق دان بزرگ است رسید . خوب بودند خانمهایی که در خارج از مسیر شورایعالی داشتند اینجور فعالیت هارا ، من راستش اگر حمایت والاحضرت نبود از لحاظ مالی هم که بود نمی توانستم این فعالیت هارا اینجور ادامه بدهم . برای اینکه رفتن با این جاهای خرج داشتم همه جا آدم مجبور بود هتل برودواینها . حالا من ممکن بود گاهی بتوانم بروم ولی تمامش را نمی توانستم بروم اگر حمایت تشکیلاتمان نبود باید بگویم چون والاحضرت از لحاظ شخصی نبود که مرا حمایت میکردند ، از لحاظ تشکیلات بود ، از لحاظ کار زنان بود که من میتوانستم

سوال : شما غیر از اینکه یک انتقادی دارید روی سازمان زنان که این جمعیت ها را ضعیف کرد ، هیچ انتقاد دیگری ندارید روی سازمان ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : والله چرا خیلی کارها هست که میتوانیم بگوئیم خوب بود، بعضی کارها هم بود که خوب نبود . راستش را بخواهید این سالهای آخر من خیلی دور بودم، نمی قوانم زیاد اظهار نظر بکنم ولی از دیگران می شنیدم یک انتقادهای را ولی خوب چیزی را که خودم نمی توانم از تردیدیک به بینم بهتر است که نگویم، از وقتیکه سازمان زنان درست شد و یک شورا هم داشت ، در خود سازمان زنان ، نمیدانم چرا یک حالت رقابتی با قدیمی ها پیدا شد ، اینها خیلی میخواستند قدیمی هارا عقب بزنند . اولا" که قدیمی خود بخود میبرود ، من الان خیلی ها که میگویند شما چرا یک کارهایی را نمی کنیدواینها میگوییم دوره های ماها تقریبا" گذشت ، الان یک نسل جدیدی باید بپاید و یک کارهایی بکند ، منتهی آن موقع هنوز ما اینقدر پیر نشده بودیم که بکلی از گردونه خارج بشویم هنوز یک کارهایی میکردیم هنوز فعالیت داشتیم هنوز می توانستیم مفید باشیم، حتی خوب بعضی ها مشورت هایی را که لازم بود با ما میکردند نظر ازما می گرفتند بعد خودمان را هم عقب میزدند . بعضی قسمت از کارها یک مقدار سطحی شده بود، مثل خیلی کارهای مملکت فقط کارهای زنان نبود مثلا" نمیدانم در شهرستانها سمینار فلان واينها درست میکردند اسم های گنده گنده ، برنامه هارا که میخواندید گنده گنده بود ، والاحضرت میرفت وبیا و بیرو طیاره و پیشواز و فلان واينها سمینار را افتتاح میکرد و می آمد از قرارگسائی

که آنجا بودند میگویند بعد پشت سرش هیچی ، یک چندنفری جمع میشدند یک خورده حرف میزدند ونتیجه اساسی هم گرفته نمیشد.نتیجه اش هم برای زنها چی میشد؟ معلوم نبود، خوب بعضی جاها آدم میدیداين کلاس هائي که دائر میشد خوب بودجا هائي که دائر میشد بچه هارا نگه میداشتند حالا اين تا چه حد وسعت کافي داشت مثلا" در خود کرمانشاه من میدیدم خوب یک مشت بچه را یکجا نگه میداشتند ولی آن محظوظ تکافوي اين عده را نمیکرد که تمام زنهاي کارگر بچه هاي شان را آنجا بگذارند و خودشان بروند کار . یعنی لازم بود یک مقدار کارها را بگذارند تشکيلات مملكتی بكنند . ميدانيد بعضی کارها را که ما اختصاص میداديم به سازمان زنان يا بعضی از جمعیتها خيريه ، درست ترش شايد اين بود که می گذاشتيم تشکيلات خود مملكت بكنند .. اولا" بهتر ماندگار میشد، ثانيا" فقط به پشتيبانی اشخاص متنفذ نباشد چونکه اينها نميتوانستند در سطح مملكت اين کارها را بكنند . مثلا" سازمان زنان نميتوانست بقدر کفايت مهد کودک در تمام مملكت دائر بكند، آنوقت جمعیت خيريه فرج هم يك کاري میکرد برای بچه ها ، خوب آنها که بچه هاي شبانه روزی بودند در پانسيون بودند آنوقت اينهم میکرد ، آن يکي هم میکرد ، شiroخورشيد هم میکرد خيلي دوباره کاري میشد بوسيله اين سازمانها . خوب ميدانيد یک مقدار خودخواهی ها هم يك وقتها بود تا اندازه اي هم طبیعی است و آدم نمیخواهد زياد هم ولی تا اندازه اي پيش می آيد . ولی متسافانه یک خورده اين دو صفتی که درست شده بودبين جديدي ها و قدими ها ، اين بضرر کار بود . بعد از يك طرف قدими هارا هم میخواستند بيا ورندي يا فرض يکي والاحضر هم نمیخواست بكلی قدими هارا کار بگذارد يا برای اينکه بوا لاحضرت نشان بدنهن آنها هم هستند گاهي بعنوان ظاهرو زينت اطاق دعوتشان میکردنده ولی عملا" بوجودشان اينقدرها اهمیت نمیدادند . ميدانيد بارفتن ما به مجلس هم يك چيز پيدا شد، طبعا" توی اين همه آدم که فقط شش تا زن رفته به مجلس اين يك حсадتی هم بين زنها بوجود آورد وهم بين مردها که فکر میکردن عجب باشند تا کرسی مال ما بود که اينها گرفتند و يك مقدار يك موجی از حمله به زنهاي مجلس پيدا شد در ايران . چه در روزنامه ها که بعضی از روزنامه ها اين را وسیله، بالا بردن تیرا ز خودشان کردنده . يك مدتی يك حمله هاي عجبي مجده زن روز میکرد. اولا" مجله زن روز عقيده داشت، يعني اينجور وانمود میکرد توی نوشته هاي يش که هرجي برای زنها ميشود مجله زن روز دارد میکند و درنتیجه، پيشنهادهای اوست هر کاری که ميشود و اصلا" نمیخواست راجع بزنها که چکار کردن حرفي بزند، و حتی همان زنهاي که سالها کار کرده بودند وزحمت کشide بودند و حالا بمجلس رفته بودند آنها را میکوبید و مثلا" مرجعی که می بايست ازاينها حمايت بكنند سازمان زنان بود، اما نمیکرد . ولی خوب یک مقدار هم میگويم ازکسانی که در شهرستانها بودند

شئیدم من که خودم همه جا نبودم ، می گفتند یک عیب سازمان زنان اینست که اولاً "یک مقداری ولخرجی می کنند" را یعنی طرف ولخرجی می کنند از آنور یک جاهائی که لازم است پول نمیدهند و از یک طرف یک مقدار کارهای سطحی میکنند به عمق کارها خیلی نمی پردازند . من خیلی وقتها "مثلاً" یک مطالبی بود که در تهران پیشنهاد میکردم واينها می گفتند بله ما اين کارها را داريم می کنیم ولی هرچه منتظر میشديم به نتیجه اش نمیرسبيديم .

### سوال : مثلا"

خانم مهرانگيز دولتشاهی : یک دفعه من عقیده داشتم و جمعیت راه نو میخواست بگذرد ولی سازمان زنان نگذاشت که یک سمینار تشکیل بدھیم راجع به آنچه از مسائل و مطالبی که در سنن ما هست در آداب و رسوم مملکت خودمان هست و درجهت تقسویت زن و احترام زن و حقوق برای زن است که ما اينها را بياوريم بيرون که آنها را تقویت کنیم . همه اش به تقلید فرنگی ها نگوئیم که ما فلان کار را بگذریم ، ما فلان کار را بگذریم ، حقوق سیاسی بدھیم چونکه فرنگی ها هم دارندواين یک کارخوبی میشد اگر اين سمینار تشکیل میشد . حتی ما شروع کردیم و یک چندتا از دانشگاهی ها را هم خواستیم و صحبت کردیم و فلان واينها و حالا من با بمثال میگوییم دلم نمیخوا خیلی اينها را بگوییم ، شما خودتان هم توی سازمان زنان بوده اید . من با والاحضرت صحبت کردم یک روزی که روزتا سیس جمعیت راه نو بود که سی ام فروردین میشد ، آن سال هم نمیدانم چندمین سال تاسیس این جمعیت میشد که ما اين حرف را میزدیم .

### سوال : چه سالی بود يادتان نمیاد ؟

خانم مهرانگيز دولتشاهی : همان سالهای آخر بود . من رئیس شورای بین المللی بودم نبودم ، ۱۹۷۳ میلادی بود شاید ۵۲ ، ۵۳ هجری بوده شاید هم ۵۴ بوده که بمناسبت بيستمين سال تاسیس جمعیت ، حتما ، ۵۴ بوده ، و ما میخواستیم یک کار اساسی خوبی بگذریم . من با والاحضرت گفتم ما یک همچنین سمیناری میخواهیم تشکیل بدھیم و خواهش میکنم شما هم تشریف بياوريده گفت بله خیلی هم خوب است خیلی خوب منهم میآیم . بعد من با آقای انصاری گفتم چه وچه صحبت شده با والاحضرت واينها و گفت خیلی خوب اينرا بمن بنویسيده من ببینم چه جوريست و کذا مش را دنبال کنیم . ما اين را نوشتم . بعد مثل اينکه اين کاغذ من رفته باشد بسازمان زنان . دانه بدانه اينکارها جوری عمل شدکه بما چيزی نرسد يکی اينکه يك

برنامه یک چیزی را گذاشتند سی ام فروردین ذرمشهد که والاحضرت بروود آنجا . یکی اینکه یک سمیناری مشابه این بهمین اسم نه ، در شهرستان دیگری گذاشتند و بعدهم چیزی از توییش درنیا مد . نمیدانم یک پیشنهاد دیگری هم کرده بودم ، درست نعمل بالفعل این دو سه تا کاری را که من پیشنهاد کرده بودم برای جمعیت راه نوبیک صورتی لختی شد . من هیچ بروی خودم نیاوردم و فکر کردم ما این سمینار را بهر حال تشکیل میدهیم حالا سی ام فروردین هم نباشد یک روز دیگر . پریچهر حکمت آن موقع رئیس جمعیت بود با چند نفر از دانشگاهیان و بعضی هایشان که توانی سازمان زنان هم بودند صحبت کردیم که این بررسی ها را بکنیم و اینها یک مدتی طول کشید و مواجه شد با آمدن من و خارج شدن من از ایران و این سمینار ماند . و این را "واقعاً" مایک روزی با یاد آنجام بدهیم چون خیلی اهمیت دارد . آدم از سنن و آداب خودش دربیا وردو همان ها را تقویت بکند خیلی بیشتر اثر میکند تاجبهء این را داشته باشد که یک وصله ناجور باشد .

سوهال : جمعیت راه نو وقتی که وارد تشکیلات سازمان زنان شد همانطور بفعالیت خودش ادامه میداد کماکان ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، یعنی آن که شورای عالی جمعیت ها بود که ما از موسسین شورای عالی بودیم بعد هم که مبدل شدیم بسازمان زنان ، بله ، ما بفعالیت خودمان در تهران ادامه میدادیم .

سوهال : بله فرمودید .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : و همانطور که گفتم خوب چون فعالیت جمعیت راه نو خیلی اصولی و منظم بود و روی آئین نامه و تشکیلات و اینها بود خیلی نضج گرفت . نمیدانم گاردن پارتی هایمان که خوب شده بود یا کارهای اساسی که میشد توانی کمیسیون هایمان کارهای خیریه که میکردیم جنبهء خیریه که پول از این بگیر بآن بده ، گداپروری بود ، مثلاً یک مدرسه دخترانهای را در جنوب شهر در دروازه غار بما معرفتی کرده بودند خوب آنجا طبقه فقیر مردم بودند آنوقت هم مانباشد فراموش بکنیم که آن سالها بیست سال بیست و پنج سال پیش مردم هنوز خیلی فقیر بودند این اوخر بود که پول زیاد شده بود و همه کارداشتند اینها ، تازه باز هم آدمهای فقیر و کم پول و بیکاره و اینها بود برای این مدرسه دخترها یک کمیسیونی از جمعیت ما میرفت که با اینجا رسیدگی بکند . حتی بعضی از پدر ما درها برای اینها که چون نمی آمدند به

به انجمن خانه و مدرسه ، اصلاً، انجمن خانه و مدرسه‌اینها تشکیل نمیشد ، درصورتیکه اگر تشکیل میشد خیلی کارها میتوانست بکند . از خانمهای جمعیت ما میرفتند به جانشینی پدروما درها و انجمن خانه و مدرسه را تشکیل میدادند و آنوقت خیلی کارها که برای مدرسه لازم بود میکردند تمیدانم تلفن می گرفتند چه میگرفتند لوله کشی آب میگرفتندواینها ، چرخ خیاطی آنجا برداشت بعد از کلاس مدرسه به بچه ها خیاطی یاد میدادند و آنوقت واقعاً بعضی از این بچه ها بودند که فقیر بودند و خاتم مدیر با اینها میگفت . برای اینکه یک حالت ناراحتی پیدا نشود بعنوان جایزه با اینها چیز میدادند مثلاً" به بهانه اینکه تو امروز نقاشی ات خوب بوده این خانمهای مثل خاله تواند فلان و اینها برایت پیراهن آورده است . آنوقت بعد معلوم میشد که بعضی خانواده ها هفت تا هشت تا بچه دارند فقط یکیش می‌آید مدرسه ، مانمیشود بیکی از اینها بدھیم بآنها دیگر ندهیم . این بود که قرار میشد یک ترتیب هایی بدھیم و خیلی هم آدمهای خیر بودند که میدادند ، وقتیکه جمعیت راه نو میگفت ما باین چیزها احتیاج داریم پارچه میدادند، برنج میدادند، روغن میدادند، صابون میدادند، خیلی همه چیز میدادند واقعاً" همین کفش ملی درسال خیلی کفش میداد . ما شب عید گاهی برای زندان میبردیم ، و بخصوص برای این بچه ها . بعد یک وقتی متوجه شدیم که اینها خیلی هایشان غذای کافی ندارند . هفته‌ای سه روز خانمهای جمعیت ما غذا تهیه میکردند به تعداد بچه ها چون توی مدرسه که میبرند نمیشد به یکی بدھند و به یکی ندهند بهمه غذای گرم میدادند هفته‌ای سه روز . واقعاً" یک مقدار کارهای اساسی میکردند . یک مقدار رفته بودیم آنجا جشن آخر مدرسه بودواینها یکی از این بچه هارا یاد داده بودند که از مها شکر بکند و گفت که " خانه بینوایان خانه خداست با ما بخانه خدا بیائید" و اینها ، ما گفتیم نه ، ما بخانه بینوایان نیامده‌ایم و شما فرزندان ما هستید و ما هم مثل خاله شما هستیم بعدهم به معلم ها گفتیم که این چیزهارا یادندهید به بچه ها و نگوئید که اینها آمده اند بشما کمک بکنند و شما بینوا هستید .. یک خانم هایی هستند که دوست دارند و علاقمندند و دلشان میخواهد کمک را بعنوان همکاری و اینطورها بنمایند مثل کمکی که مثلاً" مادر بفرزندش میکند یا خاله بخواهر زاده اش میکند و اینکار مایلی اهمیت پیدا کرده بود بین سر و همسر و این دروازه غار و آنجا هایلی طرفدار جمعیت ما شده بودند با اینکه میدانید یک عده خانم وقتی که بخواهند یک جایی بروند کار بکنند ، در آنجا ها پائین شهر ، کار آسانی نیست . ما اقدام کرده بودیم یک مدرسه نوباینها بدھند ، یک جایی بود دو تا مدرسه پیش هم ساخته بودند که یکی پسرانه بشود یکی دخترانه ، دخترانه را با اینها دادند . بعضی از پدروما درها گفتند اینجا خوب نیست این وسط نرده است ، آنجا پسرها اینطرف را می بینند . خانمهای ما رفتند اقدام

کردند یک آهن سفید روی نرده ها گذاشتند شاید هم خرجش را خودشان دادند که این اشکال از این مدرسه برداشته بشود . یکروز مارا دعوت کرده بودند به جشن آخرسال ، یک از آن آقایان تیپ پائین شهر و از آن مثلثا" داش مشتی های آنجا و بلندش ورفت آنجا صحبت کند و حالا فهمیده بود که من رئیس جمعیت راهنمایم . گفت خانم دولتشاهی ، شیر نر و ماده ندارد ما از خانمهای شما از جمعیت راه نو خیلی متشرکیم اینها آمده اند اینجا بچه های مارا اینجور کمک کرده اند و این جور راهنمایی کرده اند به خانمهای ما حتی راهنمایی می کنند بجای ما آمده اند توی انجمن خانه ومدرسه و اینها مایلی ارشماها متشرکیم . میخواهم بگویم اینجور بود . بعد یک جائی ما درست کردیم یک وقتی عقب این میرفتیم که یک جائی گیر بیاوریم با یک وسعت بیشتری ، در آنجا که قدیم پا مایشین بوده . میدانید قدیم یک مایشین دو دی بود که بشاهزاده عبدالعظیم میرفت و آن محلی که پا مایشین بود طرف های خیابان سپهبد رزم آرا طرف حضرت عبدالعظیم ، یک جائی آنجاها اینها رفته بودند و بشهردار منطقه اینجا را نشان داده بودند . بالاخانه یک حمامی ، یک آقایی یک حاجی که چند تا حمام توی شهر داشت . بعدها یک حمام مدرن هم در خیابان کاخ ساخته بود گفته بود که من اینجا را حاضر برای کارهای خیریه بدھم به شیروخورشید و آن بالاخانه را قرار شد بدھند به جمعیت راه نو که آنجا یک کارهای را ماترتیب بدھیم . اینجا به اسم مرکز خدمات جمعیت راه نو یک نمونه ای قرار گرفت برای این تربیت کردن زنان ، به محل جمعیت ما که طبعا" شمال شهر بود خیلی ها می آمدند مسائل و مشکلاتشان را می آوردند ، زنهایی می آمدند مشکلاتی که داشتند مطرح می کردند .

سؤال : حتی بعد از تشکیل سازمان زنان ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، بله ، و حالایا دم نیست ... مرکز خدمات پیش از سازمان زنان درست شده بود .

سؤال : ولی بکارش ادامه میداد ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، بله بکارش مرتب ادامه میداد . ما دیدیم که این زنهای که می آیند بشمال شهر اینها با یک مسئله می آیند و نمیدانند که خودشان این مسئله شان با مسائل دیگر توانم است . ما برویم آنجا در محله آنها یک کارهایی بکنیم برای اینکه یک کمک اساسی بآنها بشود بهتر است . این بود که در این کانون خدمات اولا" یک کلاس هایی داشت کرده بودیم برای خانه داری ، بچه داری ، بهداشت ،

سوا د آموزی ، آشپزی و اینطور چیزها ، و این خانمهای میرفتند آنجا همه‌دا و طباهه تدریس بکنند بتدریج خیلی از چیزهای زندگی را باینها یاد میدادندکه : برای کارهای بهداشتی خانه تان را تمیز نگاهدارید ، آفتابه تان را توی خوض نزنید توی خوضی که میروید دستتان را بشوئید بچه هایتان را چه جور تمیز نگاهدارید بعدک لاس آشپزی ما چقدر رونق پیدا کرد . اول کارگویا این مردهایی که میرفتند آنجا حتماً میان حاجی گفتند، حاج آقا این چیه اینجا خانمهای آیند و میرونند یعنی چه ! حالا می گفتند حاج آقا چقدر ما از این خانمهای شما راضی هستیم حالا می فهمیم غذا چه میخوریم زنهایمان حالا حسابی غذا یاد گرفته اند . یک مقدار از دعواهای مخالفت‌هایی که توی خانه میشد سرگذای بد بود . مرد می‌آید خانه خسته دلش میخواهد یک غذای خوشمزه بخورد ، غذا خوشمزه نباشد زنش را کتک میزند . حالا غذا خوب شده بود اصلاً" روابط خانواده ها بهتر شده بود . مثلاً" یک زنهایی بودند اینها چندین بچه داشتند می‌آمدند پیش ما می گفتند برای ما کار پیدا کنید . می گفتیم با ۵ تا بچه چطور میتوانی بروی کار بکنی این بچه ها از بین میرونند ، خوب ما لازم بود، برای این یک کاری توی خانه اش ایجاد بکنیم . از جمله اینها بکلاس خیاطی می‌آمدند یک زنی بود که ۵ - ۶ تا بچه داشت و شوهرش هم یک کارگر معمولی شهرداری بود نمیدانم روزی ۸ تومان ، چقدر حقوق داشت این راهم همه اش را عرق میخورد . اصلاً" باین زن و بچه رسیدگی نمیکرد . این زن خودش هم با استعداد بود . خیاطی خوب یادگرفت ، شروع کرد توی خانه اش خیاطی کردن . کارش گرفت و گرفت و بالا گرفت و تابلو زد و آن وقتی که این خیاطی میکرد و عایدی پیدا کرد مرد هم روابره شد دیگر خجالت کشید که تمام خرج زندگی زن را که دارد بعرق میدهد او هم دست از عرق خوری برداشت و پولش را هم می‌ورد و با خانواده اش خرج میکرد . یعنی همین جور کارها میشد ، بقول علیا حضرت وقتی که اینرا برایشان تعریف کردم گفت این خودش خیلی خوب است یک نفر که از شما که یک چیز یاد می‌گیرد خودش باز بیک عده دیگری یاد میدهد دیگر ، یک مقدار اصول بهداشت ، مثلاً" یک خانمی که خودش ماما بود ، یک چند جلسه ای رفت آنجا آموزش بهداشت داد ، از جمله یک مقدار مسائل خصوصی زنهارا با اینها درمیان گذاشت بعد اینها یک جوری تعجب میکردند اینها هیچ عادت نداشتند راجع با این مسائل کسی با آنها صحبت بکند این خانم که از درآمد بیرون گفتند وای این چه حرفاها میزند و اینها بعد آن یکی می گفت خوب است بگذار یاد بگیریم . کسی که این حرفاها را بما نمیزند بگذارید که این بگوید ما یاد بگیریم ، خوب راضی بودند خوشحال بودند که این چیزهارا یاد می‌گیرند . همان اوایل تشکیل سازمان زنان ، یک کمیسیون برنامه ریزی بود که شیرین مهدوی یا رئیسش بود یا در آن بود . اینها یک دونفر فرستادند به مرکز خدمات جمعیت راه نو.

آنها که متصدی آنجا بودند بما می گفتند و می پرسیدند که چه کارها میشود، مثل اینکه این نمونه قرار گرفت برای مراکز رفاهی که سازمان زنان درست کرد چون روی همین می گردد . اینجا ما یک کمک هایی از وزارت آموزش گرفتیم و برای سازمان مبارزه با بیسواندی ، صندلی دادند ، فیلم دادند . برای مبارزه با بیسواندی و یک نفر مدیر این مدرسه شد که تمام روز آنجا باشد هم بکارهای مبارزه با بیسواندی برسد وهم با معلم های ما هم که میرفتند در کارها یشان همکاری کند . ( پایان نوار ۵ ب )

### شروع نوار ۶

سوال : دیروز می فرمودید راجع بکارهایی که جمعیت راه نو میکرد حتی بعد از وقتی که سازمان تشکیل شده بود

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله، بله، ما کارهایمان را ادامه میدادیم سازمان زنان هم که تشکیل شد ما بکارهایمان ادامه میدادیم و ...

سوال : بله فرمودید که دو تا کار خیلی مهم بود که جمعیت راه نو کرده بود.

خانم مهرانگیز دولتشاهی : یعنی چند تا کار مهم بود که برایتان بعضی هایش را گفتم مثل تهیه استخراجی از قوانین مدنی ، یا کمیسیون زندان و کمیسیونهای دیگر ولیکن چیزی که از همه مهمتر بود این بود که یکی از کارهای مهم ما حمایت از زنان بود در مرور اصلاحات ارضی که آنرا هم صحبت کردیم، یکی مسئله قانون حمایت خانواده بود که بعد از مدت کمی که جمعیت تشکیل شده بود و یک قدری مطالعات اولیه را کرده بودیم شروع کردیم قدم بقدم جلو برویم که چه کارها بایستی کرد . یکی استخراج قوانین مدنی بود برای در اختیار گذاشتمن مردم و یکی جلسات ماهانه بود که راجع به مسائل مملکت : در باره قانون اساسی و این قوانین همه بحث های مفصل میکردیم . یک مطالعه کردیم یک سری خواسته های جمعیت را آوردیم روی کاغذ یادم است که شده بود ۱۹ ماده ما وقت گرفتیم رفتیم پیش نخست وزیر وقت که آقای علاء بود و اینها را همه را دادیم البته اشاره ای هم به قانون حمایت خانواده و اینها هم کردیم ، مثلاً آن موقع هنوز فرم نگرفته بود که اسمش را بگوییم ولی این مسائل آنجا منعکس بود . آقای علاء اینها را گرفت و با دقت خواند گفت شما خوب فکر میکنید که در ظرف چند سال این کارهارا میخواهید انجام بشود ، ما گفتیم اگر در ۵۰ سال آینده همه این کارها بشود خوب است و ما قبول داریم . گفت پس خوب

است . یعنی که میخواست بگوید که شما همین حالا میخواهید که همه این کارها بشود . بعد آمدیم و مطالعات را ادامه دادیم والبته هرکسی متوجه بودکه قوانین خانواده بعضی های خیلی بضرر زن است بخصوص قوانین مربوط به طلاق منتهی ما میخواستیم که با یک مطالعات عمیقی اینکار بشود . کمیسیون حقوقی ماکه در آن موقع خانم مهروش صفی نیا رئیسش بود و چند نفر دیگر هم بودند و من خودم هم کمیسیون حقوقی شرکت داشتم شروع کردیم که این کمیسیون از حقوق دانها دعوت بکند ، از استادهای دانشگاه ، وکلای دادگستری ، قضات دادگستری پتدربیج مرتب در این کمیسیون چندیمن هفته یا ماه ، ما چند تا چند تا این اشخاص را دعوت میکردیم که با آنها مشبورت بکنیم . می گفتیم ماعنی داریم که اینها اصلاح میخواهد منتهی با نظر شما باشد و با هم فکری بطوری که با بقیه قوانین و مقررات مملکت مغایرت پیدا نکند یا بیک صورتی باشد که قابل عمل باشد . البته لازم بود بیک صورتی تدوین بشود که مغایرتی با قوانین اسلامی هم نداشته باشد . این آقا یا نظر میدادند و میرفتند . کسی که بیش از همه در این قسمت با ما همکاری کرد آقا شهاب فردوس بودکه خودش سالهای قاضی بود و آن موقع هم قاضی دیوان کشور بودکه تقریباً " متن قانون حمایت خانواده بقلم او نوشته شده . چندین ماه گفتم این کار طول کشید و این طرح قانون حمایت خانواده تهیه شد . خوب ما شروع کردیم اینطرف و آنطرف .

سوال : این چه سالی بود ببخشید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : این باید سالهای ۳۶، ۳۷ باشد . خوب ما دیگر این رادر دست گرفته بودیم اینطرف و آنطرف ، دادگستری فلان ؟! یعنی ، خوب یک جوری سرمara می چرخانند دیگر . یک زمانی هم بود مجلس نبود ، می گفتند خوب حالا که مجلس نیست حالا باشد تا مجلس باز بشود . پیدا بود که همیشن جور روی موافقی دستگاههای دولتی باین کار نشان نمیدادند . ما خواستیم که برویم آن موقع ملکه وقت را یعنی ملکه ثریا را ببینیم و از راه ایشان اینهارا بشاه برسانیم آمدیم که وقت بگیریم و ... شما یادتان هست که چه سالی ملکه ثریا رفت ؟ بعد میتوانم حساب بکنم و ببینم .

سوال : مثل اینکه ۵۹ بود یا ۵۸ شاید ۵۹ بود ، ۵۶ بود مثل اینکه

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بعد میتوانیم حساب بکنیم سال ۳۸ اعلیحضرت با ملکه فرج ازدواج کردند و در اواخر ۳۵ بود که ما این تقاضا را کرده بودیم که برویم